
کتابخانهٔ
شورای
اسلامی

رساله: ترجمه
در بیان غیبت
و ذکر احکام غیبت
محب جوینی
زین الدین شهید ثانی

۳۵۰

۹۲

ترجمه: رساله در بیان غیبت و ذکر احکام غیبت
تصنیف: زین الدین بن علی بن احمد بن تقی الدین صالح
مؤلف در تاریخ ۹۴۷
و مترجم در تاریخ ۹۷۸
نام: سلطان ابراهیم میرزا ابن
توسط: محب جوینی؟

[illegible]
[illegible]

ترجمه: رساله در بیان غیبت و ذکر احکام غیبت

تصنیف: زین الدین بن علی بن احمد بن تقی الدین صالح

مؤلف در تاریخ ۹۴۷

و مترجم در تاریخ ۹۷۸

بنام: سلطان ابراهیم میرزا ابن

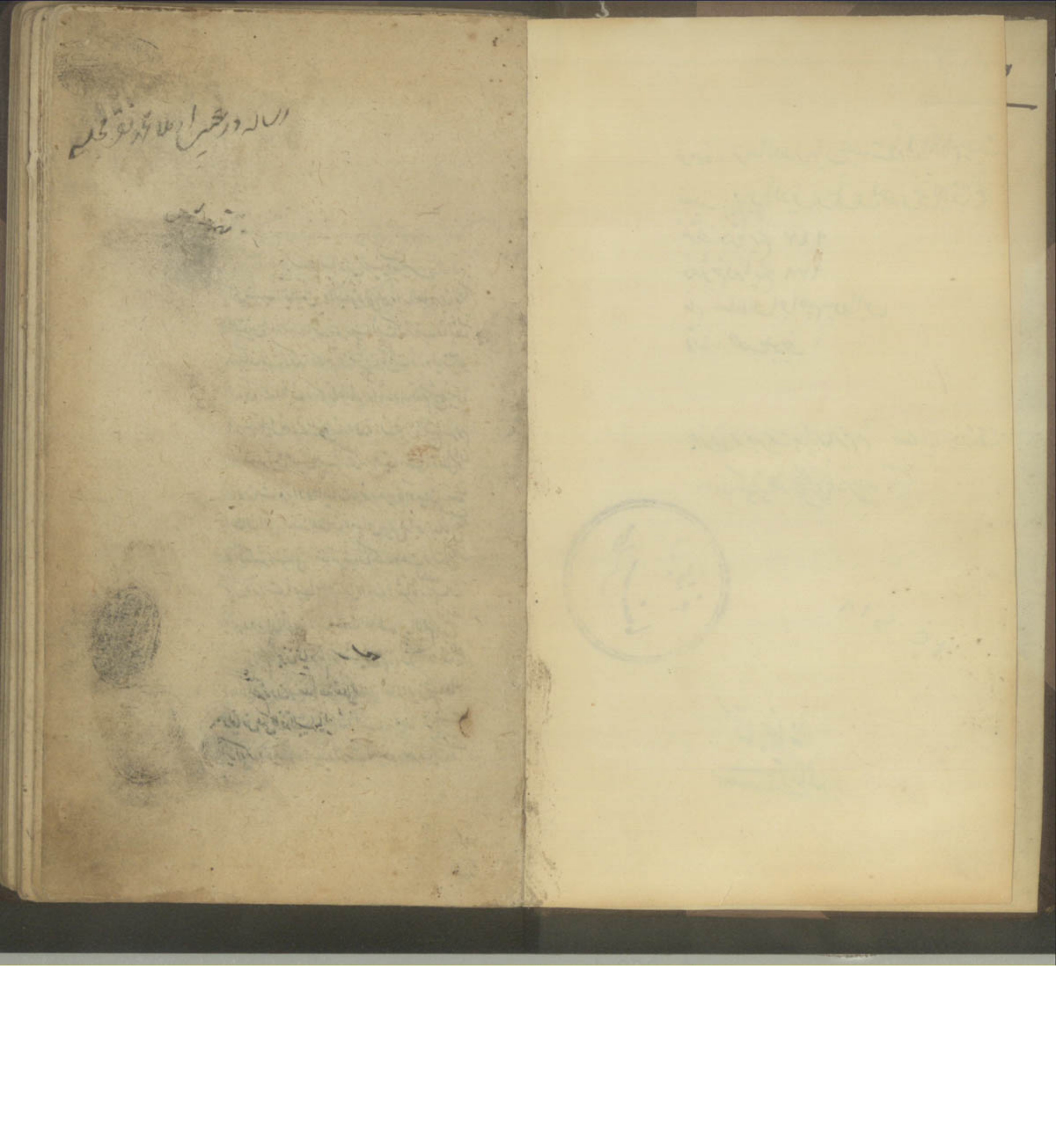
توسط: محب جوینی؟

[illegible]

[illegible]



ترجمه: رساله در بیان غیبت و ذکر احکام غیبت
تصنیف: زین الدین بن علی بن احمد بن تقی الدین صالح
مؤلف در تاریخ ۹۴۷
و مترجم در تاریخ ۹۷۸
بنام: سلطان ابراهیم میرزا ابن
توسط: محب جوینی!



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد واله الطاهرین والعاقبة
للمتقین اما بعد این ترجمه رساله‌ایست که ترتیب و تالیف یافته
در بیان غیبت و ذکر احکام آن مشحون بآیات و روایات صحیحه
محتوی بر دقایق و نکات لطیفه از آثار و ارقام شیخ نبیل
و سید جلیل قدوة المتبحرین وعمدة المتاخرین الشیخ المرحوم
المغفور زین الدین علیه الرحمه که برحسب اشارهٔ عالی فرمان
همایون شاهزادهٔ عالمیان نور دیدهٔ آدمیان معدن
الطاف الهی مهبط اعطاف نامتناهی مجری مراسم جهانبانی حاوی
قواعد کشورستانی متوم بنیان ملک و ملت مرصص ارکان
دین و دولت ناصب اعلام امن و امان ناشر آثار لطف و احسان
نتیجه دودمان آل عبا السلطان المعظم ابن الامام ابو الفتح
سلطان ابراهیم میرزا چون نیارم از ستایش دم زدن دست در ذیل
دعا خواهم زدن خلد الله تعالی لاعلاء معالم الدین ملکه و سلطانه
و لکافه علی کافة البرایا لطفه و احسانه بعبارت فارسی
ادا کرده میشود و امیدوارست که منظور نظر عنایت و شفقت

کرده

کرده بهره‌ور گردد ستایش خدای راست آنجنان خدایی که مطهر و پاکیزه
ساخت زبانهای دوستان خود را از بی فایده و بدگویی
مردمان و سخن چینی و هرزگی و منزه گردانید نفسهای ایشان را
از خلقها و صفتهای دون و پست و فعلها و کارهای قبیح و مذموم
و درود و تحیت بر نبی او که گزیده و فرستاده شده
است بشریعت و راه روشن و ملت و دین استوار و بر ذریهٔ
طاهرهٔ او که بر راه او اقامت نمایند و بآداب و
روش او در آیند و از بدیهای خلق محفوظ و معصومند
و به بزرگیها آن متصف و موسومند بعد از حمد و صلوة
چون دیدم بیشتر مردم این روزگار و اهل این زمان را از
آنجماعتی که معروف و مشهورند بدانش و متصف بصفت فضیل
و منسوب بعداله و پرورده سروری و ریاستند که مواظبت
می نمایند بر ادای نمازها و روزه و بسیاری از عبادات
و اموری که موجب قرب است بخدا و اجتناب و پرهیز میکنند
از بسیاری محرمات چون زنا و شرب خمر و مثل آن از گناهانی
که قبح و زشتی آن ظاهر است باز ایشان با وجود این همه
میکنند بسیاری از اوقات خود را و سکنگی می نمایند

ف

در مجلسهای خود و محاورات و کلام خود بتناول عرض برادران
مؤمن خود و کسانی که مثل ایشانند در اسلام و عرض
ایشان از اغذای نفسهای خود می سازند و نمی شمارند این
را از سیئات و حذر نمی کنند با امری چنین از مواخذهٔ
جبار سموات و سببی که باعث اقدام ایشانست برین که گناهی که
قبح آن بر همه کس ظاهر و واضح است یا غفلت ایشان از تحریم آن
و از آنچه وارد شده در مذمت آن از وعید و مناقشه در آیتها
و احادیث و این کمتر ناسی است در قبح که مر اهل غفلت راست
و یا آنست که مثل این از معصیتهای که قبح آن بر عامه ظاهر نیست
و در نظرهای اهل بصیرت بسیار ناخوش نمی نماید خلل نمی رساند
بحسب عرف بمراتب ایشان و منازل مواقع ایشان از نیرو رهبا
و بزرگیها در نظر خلق بسبب مخفی بودن این نوع از منکر رسانیدن
که میخواهند ایشان مقدار و بزرگی خود را نزد آن کسان
از اهل جهل اگر وسوسه کند شیطان ایشان را که شراب
خورید و زنا کنید بزنان شوهر دار فرمان نبرند و اطاعت
نکنند شیطان را بسبب ظاهر بودن فحش و قبح زنا و شرب خمر
نزد عامه و برطرف شدن مقدار و اعتبار ایشان بسبب این

نعل

فعل نزد عامه بلکه نزد کسانی که خود باین افعال مشغولند
و فراگیرندگان قبایح ظاهره اند و اگر ایشان مراجعت
کنند بعقلهای خود و طلب روشنی کنند بنور بصیرت دلها و دانش
خود هر آینه می یابند میان این دو معصیت فرق بسیار و تفاوت
بی اندازه بلکه نیست نسبت میان معصیتی که مستلزم اخلالست
بحق خدای تعالی و بس و میان معصیتی که با وجود اخلال بحق خدای تعالی
متعلق است بحق بندگان خدا خصوصا عرضهای ایشان چه آن
بزرگتر و عظیم ترست از مالهای ایشان و هر چند که شریف و
عظیم است شیء عظیم است گناه در ربودن و غارت کردن
آن هم بلکه لازم است همچنانکه اعراض را افشا و کلی خبایا و واقف شدن
بر آن انشاء الله تعالی و دست داشتم آنرا که وضع کنم درین رساله
پاره سخن در غیبت و آنچه وارد شده در غیبت از نهی در قرآن
و حدیث و خبر و دلالت عقل بر نهی ازو و نام نهادم این
رساله را کشف الریبه عن احکام الغیبه و در پی در آوردم
کلام در غیبت را چیزی که لایق بود بآن و مناسب نمود از سخن
چینی و بعضی احکام حسد و ختم کردم رساله را بتحریص و ترغیب
بر تواصل با یکدیگر مواصلت کردن و دوستی نمودن و

و بحمد است توفیق و حاصل کلام شیخ رحمه الله در سبب تالیف
رساله و بیان آنست که دیدم اکثر علمای عصر و فضلا و دانایان
زمان که در احتراز از بعضی معاصی که قبح آن نزد عامه ظاهر است
مثل ربا و شرب خمر مبالغه تمام می فرمایند و بر بعضی دیگر که
قبح آن بر جهال مخفی است چون غیبت مثلا که عرض مؤمنان و اقران
خود اقدام می نمایند با آنکه این افحش و اشد و اغلظ است
در اثم بلکه نسبت میان این دو معصیت چه آن حق
الله و خروج است از طاعت خدای تعالی و بس و این با آنکه خروج است
از طاعت خدای حق الناس و ظلم بر مومن و بمجرد توبه قطع
نشود و بر خدای عز و جل مواخذه باین واجب تا آنکه خصم
راضی شود و اسقاط حق خود نماید و سبب اجتناب جماعتی که
خود را از ارباب فضل و کمال میدانند از فسقی که در نظرها
فضیحت و فحش آن ظاهر است با ارتکاب آنچه اعظم و افحش است
پیش خدای اگرچه جهال و عامه ندانند و نیابند نه خوف خدای
و اتباع امر اوست بلکه یا غفلت است از قبح آنچه میکنند و بعمل
آورند یا آنکه نزد جهال و عامه حفظ اعتبار و عزت خود می نمایند
چه اگر مرتکب شوند آنرا که مجتنب اند از آن محل ایشان از دلها

ساقط

ساقط گردد و ایشانرا در نظرها قدری و وقعی نماند بنابران
دوست داشتم و واجب دانستم اینکه بنویسم رساله که عمده
آن در باب غیبت باشد و آنچه وارد شده در ان از نهی در
قرآن و حدیث و خبر و دلالت عقل بر ان و متتبع گردانیدم
کلام در غیبت را بآنچه لایق و مناسب دیدم بآن از احکام
حسد و سخن چینی و ختم کردم رساله را بر ترغیب و تحریض بر وصل
و با یکدیگر محبت نمودن و مواصلت جستن و نام نهادم رساله
را کشف الریبه عن احکام الغیبه و ترتیب دادم آنرا بر مقدمه
و پنج فصل و خاتمه اما مقدمه در تعریف غیبت است و بیان
ماهیت آن و پاره سخن در قبح غیبت و ترسانیدن مردم
از ارتکاب آن پس میگوییم که غیبت بکسر غین و سکون یا دو
نقطه و فتح با یک نقطه اسم است چنانکه اغتیاب فلان
فلانا چون واقع شود غایبانه او و مصدری که اغتیاب
از و اشتقاق یافته اغتیاب است چنانکه میگویند اغتاب به
اغتیابا و اسم غیبت است و این باعتبار معنی لغوی است
اما در اصطلاح غیبت را دو معنی است یکی مشهور و آن یاد کردن
انسان است غایبانه او بچیزی که کاره باشد نسبت کردن آن چیز را

باو از انکه بحسب عرف انرا نقصان دانند غیبت شمرند بقصد
مذمت ونقص او و اضرار کرده شده بقید اخیر نوع بقصد
مذمت وانتقاص از ذکر عیب نزد طبیب مثلا واستدعا
و درخواست رحمت از سلطان در حق مرضی ضعیف زمن نابینا
بسبب ذکر نقصان ایشان ممکن است غنا از قید اخیر
در تعریف مذکور کراهت نسبت الخبر باو وحاصل کلام انست
که قصد مذمت وانتقاص در تعریف غیبت از جهت ان اعتبار
کرده اند که انچه غیبت نیست مثل ذکر مرض نزد طبیب و ذکر
عیب کسی بقصد انکه باعث شفقت سلطان شود در حق
او از تعریف غیبت بیرون رود وجون انکس کاره نیست
انرا که بجهت این مصلحت ذکر عیبت او کنند می تواند بود
که در تعریف ان قید را اعتبار نکنند وانچه غیبت نیست
بیرون رود و تعریف بیان صادق ماید شیخ رحمه الله منقولا
و تعریف دوم آگاه ساختن است دیگری که مکروه دارد
انسان نسبت الخبر را باو از اموری که شمرده شود از
در عرف نقصان واین معنی عامتر است از معنی اول زیراکه شامل
موردانی زبان واشاره وحکایت وغیر را جون کتابت واین

تعریف

تعریف اولیست از تعریف اول بنابر انچه خواهد امد از مقصود
نابودن غیبت بر وارد شدن از زبان و وارد شده بر موافقت
تعریف مشهور قول نبی صلی الله علیه و اله جنانکه فرموده اند
باصحاب که آیا میدانید که جیست غیبت گفتند خدای و رسول
او دانا ترست حضرت فرمود که ذکر تست برادر خود را
بجیزی که کراهت کند از ان گفتی غیبت را اکر در برادر
من باشد انچه میکویم حضرت فرمود که اکر هست در او انچه
میکویی غیبت کرده او را و اکر نیست در او بهتان کرده
و مذکور شد مردی نزد رسول صلی الله علیه واله که غیبت
کرد صاحب خود را گفتند یا رسول الله انچه در او بود گفتیم
گفت رسول صلوات الله علیه واله که اکر میگفتید انچه نبود
بود در او تهمت کرده بودید او را و مجرم بودن غیبت
بر هر تقدیر اجماعیست واهل اسلام را در ان خلافی نیست بلکه
کبیره مهلکه است از جهت تصریح بر وعید بر غیبت بخصوص در ضمن
عام در قران و حدیث و نص کرده خدای تعالی بر مذموم
بودن آن در کتاب و تشبیه کرده غیبت کننده را بخورنده
گوشت مرده جنانکه گفته که باید که غیبت نکند بعض شما بعض

فرمود آنحضرت

دیگر را آیا دوست میدارد یکی از شما آنرا که بخورد گوشت
برادر خود را در حالی که مرده باشد پس کراهت داشتید
آنرا و رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که هر مسلمی که هست
بر مسلمان دیگر حرام است خون او و مال او و عرض او و غیبت
تناول عرض است و رسول او را با خون و مال جمع کرده
پس در حرمت مثل خون و مال باشد و نیز رسول صلی الله علیه
و آله فرموده که بر یکدیگر حسد مبرید و با یکدیگر دشمنی مکنید
و غیبت مکنید هیچکدام دیگری را و باشید بندگان خدای
با صفت مهربانی و برادری با یکدیگر و مرویست از جابر و ابو
سعید خدری که ایشان گفتند گفت رسول خدای صلی
الله علیه و آله بترسید و اجتناب نمایید از غیبت پس [illegible]
که غیبت سخت تر و بدتر است از زنا چه میشود که مرد
زنا کند و توبه کند و پشیمان شده بخدای بازگردد و خدای
توبه او قبول کند و غیبت کننده نمی آمرزد خدای او را
تا وقتی که بیامرزد او را صاحب او یعنی آنکس که غیبت کرده
است او را و در حدیث طویل مشهور است که معاذ روایت
کرده از نبی صلی الله علیه و آله آنکه حافظان اعمال بالا برند عمل

بپرهیزید

بنده

بنده را از آن عمل نوری باشد مثل شعاع آفتاب حفظه
آنرا از رک و پاکیزه می شمارند تا آنکه برسد باسمان دنیا و
شود بدربان ملکی که موکل آن در است گوید بزنید این
عمل را بر روی صاحبش منم صاحب غیبت فرموده است مرا
پروردگار من که نگذارم عمل غیبت کننده را که بگذرد از من
بجانب پروردگار من و مرویست از انس که گفت رسول خدای
صلی الله علیه و آله گذر کردم در شبی که می بردند بمعراج بر قومی
که میکندند و می خراشیدند رویهای خود را بناخنهای خود
پس گفتم یا جبرئیل کیستند اینها جبرئیل گفت ایشان کسانی اند
که غیبت مردمان میکردند و افتاده بودند در عرضهای ایشان
و عرضهای ایشان را می بردند و روایت کنند [illegible] خطاب
کرد رسول خدای بکسی که شنوانید خانگیان را از خانهای
خود پس فرمود که ای گروه که گشته از شما که ایمان او روی داده
بزبان نه بدل باید که غیبت نکنید مسلمانان را و پی عیب
ایشان نگیرید پس بدرستی که آنکس که در پی عیب برادر خود
رود خدای در پی عیب او رود و عیب او را نپوشاند
و هر کس خدای عیب او را نپوشاند رسوا گرداند او را در اندرون

جاه حر و دور از کلام خجسته و حجام اشارتست بآنکه اگر کسی در مقام
غیبت و هتک عرض مومنانست منافق است و از سر زبان
مومن است نه از صمیم قلب و سلیمان بن جابر گوید آمدم پیش
رسول خدای پس گفتم تعلیم کن مرا چیزی که نفع دهد ثواب و بدهد حق سبحانه
تعالی مرا بسبب آن فرمود آن حضرت باید که حقیر و حقیر نشماری
از خیر و نیکی چیزی را و اگرچه ریختن آبی باشد از دلو تو در
ظرف تشنه و اگرچه ملاقات کردن تو باشد با برادر خود به
شگفتگی و گشاده رویی و چون برگردد و دور شود از جانب تو
باید که غیبت نکنی او را و انس گوید خطاب کرد ما را رسول الله صلی الله
پس یاد کرد ربا و عظمت و بزرگی آن را پس فرمود که یک درهم
از ربا که اخذ کند مرد و برسد بآن بزرگتر است پیش خدای
در گناه از سی و شش بار زنا کردن و بدترین گناهی بزرگتر از ربا
هتک عرض مرد مسلمانست و جابر گوید با رسول بودیم که
گذشت بر دو قبر که در عذاب بودند صاحبان آن پس
فرمود که ایشان معذب نیستند بسبب گناهی که در نظر شما
بزرگ نماید اما یکی از ایشان غیبت مردمان میکرد و اما دیگری
اجتناب از بول نمیکرد و طلب کرد چوبیده بوی یاد و حرمه

دالک

و سکت از آن پس امر کرد که هر یکی را از آن نشانه
بر قبری پس گفت نزدیک باشد که کم شود عذاب ایشان
وحشت مانند از عذابی که دارند ما دامی که رطوبت جریدها
باقی باشد یا مادامی که خشک نشده باشند یعنی حضرت صلی
الله علیه و آله یکی از این دو عبارت او اگر دو انس گفت
امر کرد رسول صلی الله علیه و آله بروزه داشتن روزی
و فرمود که نکند هیچکس افطار تا آنکه اذن دهد آنحضرت او را
پس روزه داشتند پس چون بشام آوردند یک یک
می آمدند و از آنحضرت اذن افطار می طلبیدند تا آنکه
مردی آمد پس گفت یا رسول الله دو زن جوان از اهل
تو امروز روزه داشتند و ایشان شرم میدارند
که بیایند نزد تو و اذن ده ایشان را که افطار کنند پس
حضرت اعراض کرد و جواب گفت آن مرد معاوده کرد
باز حضرت اعراض نمود دیگر معاوده کرد پس حضرت
فرمود که ایشان روزه نداشتند چگونه روزه داشته
باشد اگر شام آورده اند این روز را بخوردن گوشت
مردمان برو و بگو ایشان را که قی کنند اگر روزه داشته

اند پس ان مرد کشت ونزد ایشان آمده خبر داد ایشانرا
ازانچه سنیده ابود پس آن هر دو زن قی کردند پر و
آمد از هر یکی پاره خون بسته پس ان مرد برگشت ونبی را
خبر داد پس سوگند یاد کرد نبی که بحق خدایی که جان
محمد بدست اوست که اگر باقی میماند در شکمهای ایشانی
چیزی که بیرون آمده هر آینه میخورد از آتش و در روایتی
دیگر هست که چون انحضرت اعراض نمود آن مرد دیگر
باره آمد و گفت یا رسول الله بحق خدایی که ایشان مرده اند
یا نزدیک شده اند بمردن پس فرمود رسول که بیارید
ایشانرا نزد من پس آمدند ان زنان پس طلب کرد
آن حضرت قدحی و یکی را گفت قی کن پس قی کرد از
ریم و خون بسته چندانی که پر شد قدح و امر کرد بدیگری
که قی کن او نیز قی کرد همچنان پس فرمود حضرت بدرستی
که این دو زن روزه داشته و امساک نمودند از انچه
حلال گردانید خدای برایشان و افطار نمودند بچیزی که
حرام گردانیده بود برایشان نشستند یکی با دیگری و
مشغول شدند بخوردن گوشت مردم یعنی غیبت کردند

وبان

وبان روز را بشب آوردند و مرویست بروایتی مو
که هر که بخورد گوشت برادر خود را در دنیا یعنی غیبت
کند نزدیک او آورند گوشت آنکس را در آخرت پس گویند
غیبت کننده را که بخور این گوشت مرده را چنانکه خورده بودی
او را زنده پس میخورد و دم میزند و بدهیئت و رسوا میشود
و چون بر جسم ایشان سنگسار فرمود رسول صلی الله علیه و آله
مردی را از جهت زنایی که کرده بود مردی با دیگری گفت
این مرد کشته شد همچنانکه سگ کشته شود پس گذشت نبی صلوات
الله علیه با ان دو کس بمرداری پس گفت بخورید از این مردار
ایشان گفتند یا رسول الله مردار بخوریم حضرت فرمود که انچه
رسانیدید بگو از برادر خود یعنی ان مرد که غیبتش کردید
بدبوی تر است ازین مردار و از صادق علیه السلام مرویست
که غیبت حرام است بر همه مسلمانان و بدرستی که میخورد غیبت
نیکیها و عملهای خیر را چنانچه میخورد آتش هیزم را و روایت
کرد صدوق بطریق اسناد بصادق علیه السلام که او روایت
کند از پدران خود علیهم السلام از امیر المومنین علیه السلام
که گفت رسول صلی الله علیه و آله چهار کس اند که آتش اند

اید ارسانند بر سر ایذای که دارند می اشامند آب
جوشان در دوزخ وفریاد میکنند بویل وثبور اهل آتش
بعضی ببعضی گویند چیست حال اینها که مارا ایذا میکنند بایذای
که داریم یکی از آن چهار کس مردیست که بسته است بر تابوتی
از آتش دیگری مردیست که میکشد رودهای خودرا دیگری
مردیست که میریزد از دهن او خون و چرک دیگری مردیست
که میکند گوشت خودرا و میخورد گویند اهل آتش صاحب
تابوت را که چیست ترا که ایذا کنی مارا با ایذایی که داریم
گوید من مردم و در گردن من مالهای مردم بود در خاطر
نبود ادا از آن پس گویند کسی را که رودهای خودرا میکشد
که چیست ترا که ایذا رسانی مارا با ایذایی که داریم گوید من
اجتناب از بول نمیکردم پس گویند کسی را که خون و ریم
دهن او میریزد چیست ترا که ایذا کنی مارا بر سر ایذایی
که داریم گوید من نظر میکردم در هر کلمهٔ بدی که میشنیدم
و آنرا حکایت میکردم بدیگری و بسبب آن باعث فتنه
و فساد میشدم پس گویند بکسی که گوشت خودرا میکند و میخورد
که چیست ترا او چه کرده که ایذا کنی مارا با ایذایی که داریم گوید من

کردنت

گوشت مردمانرا میخوردم بغیبت و سخن چینی میکردم و نیز روایت
کند صدوق باسناد به نبی صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرموده اند که هرکس سعی کند در غیبت برادر خود و قدمی
بردارد در غیبت او و اظهار غیبت او کند نزد مردم اول
قدمی که بردارد در آخرت بنهد او را در دوزخ و ظاهر سازد
خدای عیب او را به همه خلقان و هرکه غیبت کند مسلمی
را باطل شود روزه و بشکند وضوء او پس اگر بمیرد در همین
حال مرده باشد بجائی که حلال داننده باشد چیزی را که حرام
گردانیده است خدای و مرویست از ابی عبدالله علیه السلام
که گفت فرمود رسول خدای که غیبت شتابنده تر است
در ضایع گردانیدن دین مرد از مرض خوره در اندرون
او و ضایع کردن بدن او و هم روایت کند که گفت رسول
خدای نشستن در مسجد از برای انتظار نماز عبادت است
مادامی که حدثی واقع نشود سوال کردند که یا رسول الله چیست
حدث آنحضرت فرمود که غیبت کردن و همچنین نموده اند
در روایت کردن ابی عمیر از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود آنحضرت
که هرکس گوید و نقل کند آنچه دیده باشد در مؤمنی چشمهای او و شنیده

باشد گوشهای او پس او از جمله آنکسانی است که گفت
خدای عزوجل در سبب ایشان ان الذین یحبون ان
تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم یعنی بدرستی که آنکسانی
که دوست میدارند که شایع کردد فاحشه را که در آن
کسانی است که ایمان آورده اند مر ایشان راست عذاب
دردناک و مرویست از فضل ابن عمیر که گفت مر ابی عبدالله
علیه السلام که هر کس روایت کند در باره مومنی چیزی که
مقصود او از آن رسوایی و شکست مقدار آن مومن باشد
یا از نظرهای مردم بیفتد و بی اعتبار گردد و بیرون کند خدای
او را از ولایت خود و بولایت شیطان یعنی در دوستی مردم
کرده و پس شیطان قبول نکند او را و روح کرد خدای عزوجل
بموسی بن عمران آنکه بدرستی که غیبت کننده چون توبه کند پس
او آخر انهایست که در آیند در بهشت و اگر توبه نکند پس او
اول آن کسانیست که داخل شوند در آتش مروی و منقول است
آنکه گذشت موسی علیه السلام با صحابه خود بر سگ مرده پس
اصحاب گفتند چه گنده و بد بوی است این جیفه موسی علیه السلام
فرمود چه سفید است دندانهای او که ما که نهی کرد ایشان را

انہوائی

از بدگویی سگ و منع کرد ایشان را ازینکه مذکور سازند
از مخلوقات خدای چیزی را که خوبتر است و گفته اند
بعضی از مفسران در تفسیر قول خدای تعالی که ویل لکل همزة
لمزة آنکه همزه طعن کنندهای مردم اند و لمزه آنانند که
گوشت مردم خورند یعنی غیبت کنند کان بعضی از مردمان
گفته در یافتیم مردمان پیشین را که نمی دیدند اثر او رباز
داشتن نفس خود از ریختن عرض مردمان و غیبت جویی
خلقان و بدانکه سببی که موجب مبالغه بسیار است در باز
ایستادن از امر غیبت و گردانیدن آن بزرگتر از
بسیاری از گناهان که آن اشتمال غیبت است
بر مفسدهای کلی که منافی است مقصود حکیم سبحانه و تعالی را
بخلاف باقی گناهان که آن مستلزم مفسدهای جزئیست
بیان این آنست که مقاصدی که مهم است شارع را احتمال
اجتماع نفسهای مردمانست بر یک امر و یک طریق و آن سلوک
راه خدایست بجمیع اوامر و نواهی و تمام نمیشود آن مگر بحصول
معاونت و امداد میان بنی نوع انسان و این موقوفست
صاف بودن ضمیرهای ایشان با یکدیگر و اجتماع بر الفت

بندگی معبود خود در اور
روزه و نماز ولیکن می
ویدند هیچ

و محبت با یکدیگر با آنکه تمام ایشان بمنزله یک کس باشند
مشغول شده بطاعت و فرمان برداری مولای خود و جمیع
اعضا و این حالت مودت و تمام نمیشود مگر بنفی رنجش
و کینه و حسد و هر چه مثل اینها باشد و غیبت هر کس از اینها
برادر خود را باعث رنجش و منشاء کینه شود و مستلزم
آن شود که از آنکس که غیبت او کرده اند مثل این در حق
غیبت کننده واقع شود پس مؤدی شود بافساد نظام
دنیا جار ضد مقصود کلی شارع باشد و از این جهت و بنا بر
اینست که از خدا و رسول نهی از غیبت و وعید بر آن بسیار
واقع شده و بحمد الله توفیق و چون اینرا ذکر دیم انچه
محتاج الیه است در مقدمه باید که شروع کنیم در فصول و
مقاصد فصل اول در اقسام غیبت چون دانستی تعریف

فصل اول

و معنی غیبت را دانستی که مقصود از غیبت یاد کردن است
برادر خود را بچیزی که کراهت دارد اگر بشنود
او و یا اعلام است بآنچیز یا تنبیه بر آن معلوم شد که شامل
است هر چیزی را که تعلق دارد بنقصان در بدن
یا نسب یا صفت یا فعل یا قول یا دین یا دنیا او تا حدی

کرشا

که شامل است چیزی را که متعلق است بنقصان جامه
و خانه و مرکب او چه هر یک از امور مذکوره مکروه طبیعت اوست
و اشارت کرده صادق علیه السلام بانها چنانکه فرمود غیبت
واقع میشود بذکر عیبی در خلقت یا در فعل یا معامله و مذهب
یا ذکر جهل و هر چه مانند آن باشد پس بدن و آنچه متعلق است
ببدنست و نقص او مثل یاد کردن شبکوری و ضعف بصر را
و دیگر احوال چشم و کلی و کوتاهی و درازی و سیاهی و زردی
و هر یک از چیزهای که ممکن و متصور است اتصاف او بآن
از اموری که کراهت دارد و آن را اما نسب و آنچه متعلق است
بعیب و نقص او آنست که بگوید پدر او فاسق است یا خبیث
یا خسیس یا کفش دوز یا جولاه و هر چه مثل اینها باشد
از اموری که کراهت کند از آن بهر وجه که باشد اما آنچه
متعلق است بخلق و صفت آنست که بگوید که او بد خلق
و بخیل و متکبر و ریاکار و شدید الغضب ترسان و بد دلست
و هر چه چنین باشد اما آنچه متعلق است بدین نقصان آن
همچو گفتن تست آنکه فلان دزد و دروغگو و شارب خمر
و ظالم است و متهاون است بنماز یعنی مسامحه میکند

ودر کوچه وبیرون خوب بجای نمی آورد و پرهیز از نجاسات
نمیکند باید رو مادر نیکوئی نکند خود را از غیبت مردم نگاه
نمی دارد و از ریختن عرض مردم نمی پرهیزد و اما آنچه متعلق است
بامور دنیا چنانکه گوئی فلان بی ادبست جامه مردمان را بکار میبرد
بر خود و از مجلس هیچ کس نمی بیند دهنی وانده بسیار گویست بسیار
خوارست لئیم است جای نشستن خود نمیداند و مثل این
اما جامه و نقص متعلق بآن آنست که گوید فراخ آستین گشاده
دامن و چرکن است و هرچه مثل این باشد و نیز بدانکه
غیبت منحصر نیست بر آنچه وارد شود از زبان بلکه تلفظ بآن
بر آن حرام است که در آن فهمانیدن غیر نیست نقصان
برادر خود را او شناسا گردانیدن اوست بچیزی از کسی که
کاره باشد آنرا پس تعریض بآن مثل تصریح است و فعل در آن
همچو قول است و اشارت و ایما زدن با چشم و رمز و کنایه
و حرکه و هر چیزی که مفهم مقصود باشد و از آنی نقص و عیب
کسی را توان فهمید و ادراک توان کرد داخل است در غیبت
ومساویست بازبان در آنچه حرامست تلفظ از جهة آنچه
وارد شده است آنچه مروی است از عایشه که گفت داخل شد بر ما زنی

پس

پس چون اشارت کردم بدست خود یعنی این زن کوتاه
است گفت رسول صلی الله علیه وآله که غیبت کردی او را و ازین
قبیل است حکایت کردن فعل کسی بآن طریق که مثلی کند و برود
کج چون آن کسی آنجا که میرود بهر نوع که باشد پس این غیبت
بلکه اشد از غیبت است بزبان از جهة آنکه او اعظم است
در تصویر و تفهیم از قول همچنین است غیبت بکتابت زیرا که
کتابت چنانکه گفته اند یکی از دو زبانست و ازین قبیل است
ذکر مصنف و افساد کلام او در کتاب هرگاه شخص معین باشد
مگر آنکه مقترن شود بآن عذری که منشاء ذکر او باشد و
باعث حاجت بذکر او گردد مانند مسائل اجتهادی که تمام
نمیشود غرض از فتوی و اقامت دلیل بر مطلوب مگر بتضعیف
کلام غیر و مثل این هرچه باشد و واجبست اقتصار بر آن
مقدار که حاجت رفته شود بآن و دفع احتیاج بشود و درین معصود
و ازین قبیل است آنچه گوید قومی چنین گفتند و چنین کردند
مادامی که تصریح نکند بشخص معین و ازین قبیل است آنکه گوید
بعضی که امروز بر ما گذشت یا امروز دیدیم او را حال او چنین
است هرگاه مخاطب نفهمد شخص معین را اما اگر فهمد شخص را

بعینه جایز است زیرا که آنچه محذور است تفهیم است نه آنچه حاصل
است بآن تفهیم اما اگر فهمیده نشود و انسان شخصی بعینه جایز است
و رسول صلوات الله علیه چون کراهت منکر داشت از انسانی
چیزی را میفرمود چیست حال قومی که چنین و چنین میکنند و
تعیین نمیکرد و بدترین انواع غیبت است غیبت آنهایی
که متسم اند بعلم چه ایشان می فهمانند مقصود را بر صیغه اهل
اصلاح و در صورت متعان با آنکه ظاهر کرد انسته از اتصاف
خسیس خود و کثیر وعفت از غیبت را و مقصود خود عیب
دیگران را می فهمانند و نمیدانند از جهل که دو ارتکاب کرده اند
جمع میان دو فاحشه که آن ریا است و غیبت و آن مثل
آنست که ذکر کنند نزد او انسانی را پس بگوید الحمد لله که
مبتلا نکرد ما را بمحبت دنیا و سروری یا بمار احاطه ظالمی
نداد یا بگوید نعوذ بالله از بی حیائی و بی توفیقی یا بگوید خدای نگاه
دارد ما را از این نوع حالی بلکه ازین مقوله است مجرد حمد
چیزی هرگاه معلوم شود از آن اتصاف کسی که حدیث
او میکنند بمنافی الخیر چنانچه گوید الحمد لله که بغیر محبت دنیا نداده ام
و از اینجا معلوم شود اتصاف کسی که سخن او مذکور میشود بمحبت

دنیا

دنیا و هرچه مثل این باشد چه او یاد میکند آنکس را بلفظ
حمد و دعا و بسمت اهل صلاح و تقوی و بدرستی که مقصود او است
که ذکر کند او را بنوعی از کلام مشتمل بر غیبت و ریا و دعوی
سره و خلاص از رذایل این عنوان وقوع در غیبت است
بلکه در افحش از غیبت و ازین قبیل است آنکه مقدم دارد
مدح کسی را که میخواهد که غیبت او کند پس میگوید چه نیکست حال
فلانی بتقصیری در عبادت ندارد و لیکن دریافته ذی بغضه است
او را فتوری و مبتلا شده است بچیزی که همه ما بآن مبتلاایم
و آن بی صبری است پس آنکس ذکر نفس خود میکند بعنوان
مذمت و مقصود او آنست که مذمت غیر کند و مدح نفس خود
کند بمشابهت بودن بصلحا در مذمت نفس خود پس او غیبت
کننده است و خودنما و ریا کننده و مزکی نفس خود پس جمع
کرده میان سه فاحشه بسبب جهلی که دوست گمان میبرد
که از جمله صالحان و پرهیزکاران از غیبت است اینچنین بازی
میکند شیطان اهل جهل هرگاه مشغول شوند بعلم و عمل
بی آنکه استوار سازند راه خدا را پس تابع خود میسازد
ایشان را و مکیدهای عمل ایشان را باطل و ضایع میگرداند

وبر ایشان میخندد و سخریه میکند و از این قبیل است آنکه چون
کسی ذکر عیبهای شان میکند و حاضران آگاه نیستند گوید
سبحان الله چه عجب است این ما آنکه غافل بغیبت کننده گوش
کند و بداند بر آنچه میگوید پس این کس باو میکند خدای سبحانه
و تعالی را و نام خدای را آلة تحقیق خبث و باطل غیبت کننده
میگرداند و حال آنکه بذکر خدای منت می نهد بر خدای از
روی جهل و غرور و از این قبیل است آنکه میگوید جاری
شد از فلانی این یا گوید مبتلا شده بچنین چیزی بلکه
میگوید صاحب ما و دوست ما را ایشان امر آنچنین امری
صادر شد از و چنین چیزی بار کرد اند و بر او از و
خدای ما را او ظاهر میگرداند دعا او را و او نام دوست و صدق
و محبت و صحبت او را او جهل که دار دفعه اند که تعرض
کرده و مرتکب شده و شمی را که اعظم است از و تمکیه
متوجه شوند از اجمال چون ظاهر سازند غیبت را
و از انواع و اقسام غیبت خبیث گوش کردن بغیبت
بر سبیل تعجب زیرا که اظهار تعجب از جهت آنست که زیاده
شود نشاط و شوق کننده پس زیاده کرده اند غیبت

کردن

کردن را پس گویا که او بیرون می آورد غیبت را
از غیبت کننده باین طریق چنانچه میگوید عجب دارم از آنچه
ذکر میکنی و میگویی من نمیدانستم این را تا حال از فلانی چنان
نمیدانستم و گمان نداشتم مراد او از این گفتنها و اظهار
تعجب تصدیق غیبت کننده و استدعا زیادتی غیبت از و
بتلطف و تصدیق غیبت از و بلکه از جمله غیبت است
مجرد گوش کردن غیبت بلکه از جمله غیبت است آنکه چون
بگوش خود غیبت کسی منع نکند و سکوت کند رسول
علیه السلام فرمود که گوش کننده بغیبت یکی از غیبت
کنندگانست و امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که شنونده
غیبت یکی از غیبت کنندگانست و مراد آنحضرت شنونده
برضا و اختیار است نه شنونده بر سبیل اتفاق یا بر او
آنست که قدرت بر انکار داشته باشد و انکار نکند و وجه
بودن مستمع و سامع برین وجه از جمله غیبت کنندگان
ایشانست یا غیبت کننده در رضا تا آن امر قبیح و کیف
بودن ذهن ایشان بتصورات مذمومه که لایق منیت
جه مختلفند بدین وجه که یکی قایل گوینده و دیگری قایل گوش

کننده و شنونده است بلکه هر یک از ایشان صاحب
آلتی است مر این امر قبیح و فعل شنیع را اما آنکه گوینده است
صاحب ریانیت که تغییر میکند و خبر میدهد از نفسی که
متنجس است بنجاست تصور کذب و حرام و عزم بر آن
و اما گوش کننده صاحب گوشت که قبول میکند نفس از
راه گوش آن آثار را از روی رغبت و سوء اختیار
و جمع ذمائیف پس متمکن میگرداند و قرار میدهد در ذات
خود زهرهای عفونتهای باطل او از نجاست که گفته اند
که شنونده نیز یکی گوینده است بتحقیق که گذشت در خبر
سالف خبری که دلالت دارد برین معنی آنجا که گفت رسول صلی
الله علیه و آله آن دو مرد را که یکی از ایشان گفته بود
که گشته شد این مردار جمع کرد میان ایشان در امر
بخوردن مردار با آنکه یکی از ایشان گوینده بود و دیگری
شنونده پس شنونده از گناه غیبت خلاص نشود
مگر بآنکه منکر شود بزبان و اگر بترسد انکار کند بدل
و اگر قدرت داشته باشد بر آنکه برخیزد یا قطع کند غیبت را
بسخن دیگر و نکند لازم است او را گناه غیبت و اگر بگوید

بزبان

بزبان که ساکت شو و بدل مایل باشد بآن پس این فاحشه
و زشتی دیگر است و نفاق است و بیرون نمی برد او را
این گفتن از گناه غیبت مادامی که منکر و کاره نباشد آنرا
بدل و بتحقیق که مرویست از رسول صلی الله علیه و آله که
هر که خوار سازند پیش او مومنی را و او قادر باشد
بر دفع آن خواری و نصرت کردن آن مومن و یاری
نکند آن مومن را و نصرت ندهد او را خوار گرداند
خدای او را روز قیامت در نظر خلایق و از ابی الدردا
منقولست که گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر که
منع کند و باز دارد از ریختن عرض برادر مومن خود غایبانه
او حق است بر خدای که رد و حفظ عرض او کند روز قیامت
و نیز فرمود که هر که رد کند و باز دارد از عرض برادر خود
بغیبت حق است بر خدای که آزاد کند او را از آتش
و روایت کرده است صدوق باسناد او از رسول صلی
الله علیه و آله که هر که در از در سخن غیبت برادر در
مجلسی بشنود از آن پس رد کند و باز دارد از او
باز دارد و بگرداند خدای هزار باب را از بدی در دنیا

و آخرت و اگر آنکس با آنکه قادر باشد بر بازداشتن
غیبت ازو و باز ندارد و بر دست شل و زرد کند و غیبت
کننده و همچنین دار و بانشا و صده قست پیغمبر علیه السلام
که گفت هر که غیبت کند نزد او برادر مؤمن او را و نصرت
دهد و اعانت کند آن مؤمن را یاری کند او را خدای در دنیا
و آخرت و آنکس که یاری ندهد آن مؤمن را و دفع کند
غیبت را ازو و حال آنکه قادر باشد بر نصرت و اعانت
او فرو گذارد او را خدای در دنیا و آخرت و بدانکه چنانکه
حرام است بد ان شان بدگویی و حدیث کردن با کسی در پی
غیر را همچنین حرام است بد گمان بردن با او و حدیث
کردن با نفس خود با آن بدی و مراد بگمان بدی که حرام است
قرار دادن و حکم کردن است بر وی بدی بی آنکه یقینی
حاصل شده باشد بآن اما آنچه در دل در آید و بگذرد
و بخاطر خطور کند آن معفوست چنانچه شک نیز معفوست
و دلیل بر حرمت گمان بد آیه کریمه فَاجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ
اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ یعنی پرهیز و اجتناب کنید از بسیاری
گمان بد رستی که بعضی ظن و گمان اثم و خطاست پس جایز

نیست

نیست ترا که اعتقاد کنی از غیر خود بدی را مگر آنکه منکشف شده
باشد بر تو بمشاهده و عیانی که احتمال تاویل نداشته باشد
و آنچه یقین ندانی و در خاطر تو در آید پس شیطان آنرا
ملقین میکند بتو و در دل تو می اندازد پس لایق است
که تکذیب او کنی و از او قبول نکنی که فاسق ترین فاسقانست
و تحقیق که خدای تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا
ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا
علی ما فعلتم نادمین یعنی ای آنکسانی که ایمان آورده اید
اگر بیارد بشما فاسقی خبری پس باز ایستید و قبول مکنید
تا نرسانید مکروهی بگروهی بنادانی پس بگردید بر آنچه
کرده اید نادم و پشیمان پس جایز نباشد تصدیق ابلیس علیه
اللعنه و از اینجاست که وارد است در شرع آنکه اگر کسی بتو
رسید و دانستی از دهن او از دهن او رایحه خمر جایز
نیست ترا که حکم کنی بر او بشرب خمر و حد نیست برو بنا بر آنکه
ممکن است که مضمضه کرده باشد بخمر و ریخته باشد از آن یا حمل
کرده باشند او را بر خوردن خمر بی اراده و اختیار
او بر سبیل قهر و اجبار و این امر نیست ممکن پس جایز نیست

گمان بد بردن بمسلمان و در حدیث وارد است که خدای تعالی
حرام کرده است از مسلمان خون و مال او را و آنکه بد
گمان بد برند پس حلال و مباح نشود گمان بد بموجب گفتن کسی
که حلال شود بآن خون و مال و این آنست که یقین کرده او را
بمشاهده و شهادت عادل یا چیزی که جاری مجرای آن باشد از امور ی
که افاده یقین کند یا ثبوت شرعی و منقولست از ابی عبدالله علیه
که چون متهم سازد مؤمن برادر خود را در دلش بگدازد
ایمان از دل او چنانچه میگدازد نمک در آب و نیز منقولست
از ابی عبدالله علیه السلام که هر که گمان بد برد به برادر دینی خود
پس نیست حرمت میان ایشان و نیز منقولست از ابی عبدالله
که آنحضرت نقل کرده است از جد خود امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
که آنحضرت فرموده است در کلامی که از اوست آنکه بنه امر
برادر خود را بر بهترین وجوه آن تا آنکه ظاهر شود چیزی
که بگرداند ترا از آن و گمان مبر بکلمه که بیرون آید و صادر
شود از برادر تو بدی را و حال آنکه از آن محمل خیری یابی
و بر نیکی حمل توان کرد و طریق معرفت و تمییز آنچه در خاطر
آید که آیا سوء ظن است یا شک و اصلاح آنست که بیازمایی

نفس

نفس خود را پس اگر متغیر گردد نفرت کند دل تو
از آن شخص و نفرت کردنی و گران شمارد او را و گریزان
باشد از مراعات او و تفقد و اکرام و اهتمام بحال او
و غمناک شدن بسبب اندوهناک شدن او چنانکه اول بود در این
امور پس این نشانه گمان بد است و بتحقیق که فرموده
است رسول صلی الله علیه و آله که سه چیز است در مؤمن و او را
از آن سه چیز بیرون شدن و مخرجی هست پس مخرج او از
سوء ظن آنست که محقق نگرداند آنرا یعنی ثابت و محقق
نگرداند آنرا در نفس خود بعقدی و نه بفعلی نه در دل
و نه در جوارح اما در دل پس بمتغیر ساختن آن به نفرت
و کراهت از او و در جوارح بآنکه عمل کند بمقتضای آنچه
در دلش افتاده از دوری و انکار و لایق و سزاوار است نزد بدی
که در خاطر آید از مؤمنی آنست که زیاده کند در مراعات
و تفقد حال او و دعای خیر کند از برای او پس بدرستی که این
بخشم آرد شیطان را و دفع کند او را از تو پس القا نکند
بتو بعد از این بدی را از مؤمنی از خوف مشغول شدن
تو بدعا و مراعات آن مؤمن که ضد مقصود اوست و هرگاه

دریافتی از مومنی لغزیدن و خطایی پس باید که نصیحت کنی
او را نهانی و باید که فریب ندهد ترا شیطان تا پس بخواند
ترا غیبت کردن او و چون وعظ گویی و نشنودی او را
شنیده او را برین وجه که خوش حال باشی باطلاع بر نقصان
او تا آنکه نظر کند سوی تو بتعظیم و تو نظر کنی باو بعین استصغار
و ذلت پس منحرف شود از وعظ بلکه باید که مقصود تو
ازین وعظ خلاص گردانیدن او باشد از اثم و غمگین
باشی از برای او چنانچه غمناک می بودی بر خود اگر از تو
واقع میشد و سزاوار آنست که در خاطر بیاید آنکه ترک او
آنرا بی نصیحت تو بهتر است از ترک نصیحت پس چون چنین
کردی جمع کردی اجر و ثواب نصیحت او و اجر غمناک شدن
بمصیبت او و اجر اعانت کردن او بر دین او و از ثمرات
گمان بد تجسس است که دل قانع نمیشود بگمان و طلب
میکند تحقیق را پس مشغول میشود بتجسس و تجسس نیز منهی عنه
است چنانچه خدای تع فرموده است که لا تجسسوا و تحقیق
که نهی کرده است خدای سبحانه و تعالی درین آیت از غیبت
و سوء ظن و تجسس و معنی تجسس آنست که نگذاری بندگان

خدای

خدای را در زیر ستر و پوشش خدای پس متوصل شوی
باطلاع و هتک ستر انسان تا کشف شود بر تو چیزی که اگر
نهانی از او بهتر است از برای دل و دین تو پس تدبر کن تا دریابی

فصل دوم در علاج و اموری که منع کند و باز دارد انسان را
از غیبت و بد گویی بدانکه اخلاق بد و صفات ذمیمه تمام معالجه
کرده میشود بمعجون علم و عمل و علاج هر علتی بضد سبب آنست
پس باید که بحث کنیم اول از سبب غیبت و بیان کنیم آنرا پس ذکر
کنیم علاج و سبب نگاه داشتن زبان از آن بر وجهی که
مناسب علاج آن اسباب باشد پس میگوییم جمله آنچه ذکر
کرده اند از اسبابی که باعث است بر غیبت ده چیز است
که تنبیه کرده است صادق علیه السلام بر آن بر سبیل اجمال
بقول خود که اصل غیبت متنوع میشود بده نوع شفا خشم
و تصدیق جور و یاری کردن گروهی و تصدیق خبری بی کشف
آن و توهم و گمان بد بردن و حسد و سخریه و استهزا
و تعجب و مباهات و هزل و ما اشارت کنیم آن بتفصیل اول
شفا غیظ و فرو نشاندن آتش خشم است و این آنست
که جاری و واقع شود از کسی امری و کسی که آتش غضب

کند بر وی پس چون اشتعال یابد خشم فرو نشاند آنرا بیاد
کردن بدیهای او و زبان دراز کردن بجانب او اگر
آن خشمناک صاحب دین و ورع نباشد و گاهی که ممتنع باشد
زبان درازی و شعار آن خشم قرار گیرد آن در باطن او
و کینه شود و مکر و سبب دایمی از برای ذکر بدیهای او پس
کینه و غضب از اسباب عظیم است بر غیبت دوم
موافقت اقران و همراهی رفیقان و یاران است و مساعدت
و یاری کردن ایشان در سخن پس چون ایشان شکفتگی کنند
بذکر بدی غیر و رنجیدن عرض او می بیند که اگر آغاز انکار شود
و قطع مجلس ایشان کند گران آید ایشان را و نفرت
کنند از وی پس مساعدت میکند ایشان را و گمان می کند
آنرا از خوبی معاشرت و گمان میکند که خوش صحبتی است
و گاهی غضب کنند رفقا او پس او نیز بموافقت ایشان
غضب کند از جهة اظهار مشارکت با ایشان در همه حال
از خوشی و ناخوشی پس با ایشان شروع کند در ذکر عیبها
و بدیها آنکس که غضب کرده اند سیم آنست که فهم کند
و دریابد که قصد او خواهد کرد و زبان باو دراز خواهد

کرد

کرد یا او را زشت خواهد گردانید نزد صاحب اعتباری یا
بر وی گواهی خواهد داد پس مبادرت میکند و پیشی میگیرد
بر آن کس و طعن میکند او را تا آنکه ساقط گرداند اثر
سخن و گواهی او را و ابتدا میکند بذکر بدی که در دست
تا بعد از آن دروغ گوید در حق او رواج دهد دروغ خود را
براست اول و استشهاد کند بآن و آنرا گواه دروغ
خود سازد و بگوید نیست عادت من دروغ پس به راستی که خبر
دادم شما را از احوال او باین و این و چنان بود که گفتم
چهارم آنست که نسبت دهند باو امر قبیحی و او خواهد که
نفس خود را از آن بری گرداند پس ذکر کند کسی را که
میکند آنرا در حق او و آنست که بری گرداند نفس خود را از آن
و ذکر نکند کسی را که میکند آنرا و آنرا نسبت بغیر خود کند
یا آنکه ذکر میکند غیر را بآنکه او نیز آن کار می کند و [illegible]
بعذر درین یا تمهید عذری کند از جانب خود در فعل
پنجم آنست که اراده رفع و مباهات میکند و این آنست که بلند
میگرداند نفس خود را بانتقاص غیر پس میگوید فلانی
جاهل است و فهمش رکیک و کلامش ضعیف است و غرض او

انست که ثابت رحمن این فضل خود را و بمردمان نماید
افضلت خود را از دیا می ترسد که تعظیم کنند این شخص را مثل
تعظیم او پس عیب میکوید و قدح میکند در او ازجهة این ششم
حسد است و این انست که حسد برد بر کسی که مردمان ثنا
میکویند او را و دوست میدارند و اکرام میکنند او را
پس میخواهد زوال این نعمت را از وی و راهی نمی یابد یعنی
مگر بانکه قدح کند در وی پس میخواهد ساقط کرداند عزت
او را نزد مردمان تا انکه باز ایستند از اکرام و ثنا او
زیرا که کرانست بر وی شنیدن ثناء او و اکرام مردمان
او را و اینست حسد و عین غضب است و کینه و حسد کاه
می باشد که کسی دوست است و با وی نیکی کرده است و کاه
می باشد با خویش که موافق است هفتم بازی و هزل و
مطایبه و کذرانیدن وقت است بخنده پس اگر میکند غیر
را بر وجهی که میخندانند مردمان را بسبیل تقلید او و تعجب
هشتم سخریه و استهزا است ازجهة بی قدر دانستن و حقیر
شمردن غیر پس هر بستی که این کاهی واقع میشود در حضور
و واقع میشود در غیبت نیز و منشا این تکبر و خورد شمردن

۱۰

می

آنکس است که با او استهزا میکند نهم و این با حد دقیق
است و بسا که خواص در ان افتند و در اینند در ان
مهلکه کسانی که حذر کننده اند از مواقع لغزیدن ها
و این انست که اندوهکین شود بسبب انچه مبتلا شود
بان کسی پس کوید ای مسکین فلان غمکین کردانید مرا
امر او بعد از ان ذکر کند سبب غم را پس اعتقاد او صادق است
در تالم بسبب او و غافل میسازد او را غم او از ذکر اسم او
و حذر کردن از ان پس یاد میکند او را بچیزی که کاره است
از ان پس میکردد بسبب این غیبت کننده پس تالم
و ترحم او خوب است لیکن میکشد او را به بدی از نادانی
و ترحم و تغمم ممکن است بی انکه ذکر اسم او کند و نسبت دهد
او را بچیزی که از ان کراهت داشته باشد پس شیطان
مهیج میشود و حمل میکند او را بر ذکر اسم او تا باطل کرداند
بان ثواب اغتمام و ترحم او را دهم غضب است از
برای رضا خدا پس هر کسی که او غضب میکند بر کناهی
و منکری که مرتکب شود از انسانی پس اظهار خشم خود
میکند و ذکر اسم او میکند بر غیر وجه نهی منکر و واجب آنست

که لطمها رغضب خود برین وجه کند و پس و این قسم نیز از الجمله
است که خواص را واقع میشوند و در دجه ایشان می بندارند
که غضب هرگاه از برای خدا باشد عذر ست بهرکه غیبت
کرده باشد و نیست چنین چون دانستی این وجوهی را که اسبا
ب
غیبت است پس بدانکه طریق علاج در نگاه داشتن زبان
از غیبت واقع است بر دو وجه یکی اجمالی و دیگری تفصیلی اما
اجمالی پس این انست که اندیشه کند و بداند که در معرض
خشم خدایی می افتد بسبب غیبت چنانچه شنیدی و معلوم
شد از اخبار که گذشت و بداند که غیبت احباط میکند
و ضایع میکرداند حسنات او را پس هر کسی که غیبت نقل
میکند حسنه و ثواب او را در قیامت بکسی که غیبت کرده
انکس را بدل انچه اخذ کرده و ریخته عرض او را پس اگر غیبت
کننده را حسنه نباشد نقل کرده میشود [illegible] از گناهان انکس
و او باین حال در معرض شتم و خشم خدایی تعالی است و مانند
ست
زده او گور زنده مردار و بتحقیق که مرویست از نبی صلی الله
علیه و آله انکه فرمود انحضرت که نیست آتش شتابان تر
در خشک و سوختن آن از غیبت در حسنات بنده و مرویست انکه

مردی

مردی گفت بعض از فضلا را که رسیده بمن انکه غیبت
کرده مرا پس گفت ان حاصل که رسیده قدر تو نزد من
بجای که ترا حاکم کردانم در حسنات خود پس هرگاه تامل
کند بنده و واقف شود بانچه وارد شده از اخبار گویا
نمی شود زبان او بغیبت از خوف و نیز نفع دهد او را
در ترک غیبت انکه نظر کند در نفس خود پس اگر بیابد در
خود عیبی مشغول شود بعیب نفس خود و یاد کند قول نبی
را علیه السلام که خوشا حال کسی که مشغول سازد او را عیب
او از عیبهای مردمان و چون عیبی نیابد سزاوار است
که شرم دارد از انکه ترک کند خود را و مذمت کند غیر را
بلکه لایق انست که تامل کند و بداند که عاجز بودن غیر او
در پاکیزه بودن از ان عیب مثل عاجز بودن اوست
اگر ان متعلق است بفعل و اختیار و اگر جبلی و خلقیست
پس مذمت او مذمت خالق است بجهت انکه هر که
مذمت کند صنعتی را بتحقیق که مذمت میکند صانع را
مردی گفت یکی از حکما را که ای زشت روی حکیم گفت
آفریدن روی من بدست من نبود تا از انکو کردلم

واگر نیابد در خود هیچ عیبی پس باید که شکر گوید خدای را
و ملوث نکرداند نفس خود را اعظم ترین عیبها چه طعن مردمان
و خوردن گوشت مرده بزرگترین عیبهاست پس نکرد
این هنگام صاحب عیب بلکه اگر انصاف دهد از نفس
خود هر اینه بداند که ظن او بنفس خود بری بودن از عیب
با جهل است بنفس خود و آن اعظم عیوبست و نیز نفع دهد
او را در ترک غیبت آنکه بداند که تألم غیر او بسبب غیبت
او را پس چنانچه راضی نیست دوست نمیدارد که غیبت
کند او را سزاوار آنست که راضی نشود بسبب غیبت
دیگری چنانچه راضی نیست نسبت بنفس خود و این امور که مذکور
شد علاجهای اجمالی است اما علاج تفصیلی پس این آنست که
نظر کند در سببی که باعث و حامل اوست بر غیبت و معالجه
کند آن سبب را زیرا که علاج مرض بقطع سبب آنست
و بتحقیق که تو دانستی سببهای باعث غیبت را اما غضب
پس معالجه کند او را بانکه بخود بگوید که اگر امضا کنم غضب
خود را شاید که خدای تعالی امضا غضب خود کند بر من بسبب غیبت
زیرا که نهی کرده است مرا از آن پس چیز جرئت تسلی یابم

بر آن و استخفاف میکنم زجر او و اعتبار نمیکنم آنرا و تحقیق
که گفت نبی صلی الله علیه و آله که بدرستی که جهنم را دریست که
داخل نمیشود در آن مگر کسی که شفا داده غیظ خود را و فرو
نشانده خشم را بمعصیت خدای تعالی و فرمود صلی الله علیه و آله
که هر که بترسد از پروردگار خود کند شود زبان او
و شفا نده غیظ و خشم خود را ایضا و نیز گفت صلی الله علیه و آله
و سلم که فرو خورد خشم را و حال آنکه قادر باشد بر امضاء
آن بخواند او را خدای تعالی روز قیامت در نظر خلایق تا اختیار
کند هر حوری را که خواهد و در بعض کتب سماویست که
ای فرزند آدم یاد کن مرا در حالی که غضب کنی تا یاد کنم
ترا در حال غضب خود اما موافقت اقران و علاج آن
آنست که بدانی که غضب کند خدای بر تو چون اختیار کنی
سخط خدای را در رضاء مخلوق پس چون راضی شوی از خود
بانکه احترام کنی غیر را و تحقیر کنی مولای خود را پس کی کنی
و بگذاری رضاء او را از جهة رضاء ایشان مگر آنکه غضب
تو از برای رضاء خدا به موافقت اصحاب و این هنگام لایق
نیست که او را ابدی یاد کنی بلکه سزاوار آنست که بر رفقا جو

باشد چه

نیز خشم گیری چون او را ببدی یاد کنند چه ایشان عاصی
شده اند در پروردگار تو بخشم ترین کسان آن که غیبت است
و اما منزه داشتن نفس خود بنسبت دادن خیانه بغیر جایی
که مشغول باشی از ذکر غیر پس علاج میکنی آنرا بآنکه بدانی که
متعرض شدن دشمنی خالق چه سخت تر است از متعرض شدن
بدشمنی خلق و تو بغیبت و غیبت دادن بغیر متعرض میشوی
سخط و غضب خدای را یقین و نمیدانی که خلاص میشوی
از خشم و سخط مردم یا نه پس در مقام خلاصی نفس خود می آیی
بتوهم و خود را در مهلکه می اندازی و در آخرت سعی و ضایع
میکنی حسنات خود را بالحقیقة و تحصیل میکنی ذم خدای را
از برای خود بنقد و توقع میداری دفع مذمت مردم را نسیه
و این غایت نادانی و زیان کاریست اما عذر تو باین طریق
که اگر من حرام خوردم فلان نیز میخورد و اگر من این کار کردم
فلان نیز میکند و اگر من تقصیر کردم فلان نیز تقصیر میکند
و مثل این پس این جهلست و نادانی چه این اقتداست
بکسی که جایز نیست اقتدا باو زیرا که آنکس که مخالفت کند امر
خدای کند اقتدا باو نشاید کرد هر که باشد و اگر داخل شود

نیز تو در آتش و تو قادر باشی که داخل نشوی موافقت
نکنی باو و اگر موافقت کنی باو بسبب عقل تست پس آنچه ذکر
میکنی از وی در عذر غیبت است و زیادتی معصیت است
که اضافه میکنی بجهری که عذر میگویی از آن و بجهل میکنی جمع
میان دو معصیت بر جهل و غفلت خود و تو مثل آن گوسفندی
که نظر کند بگوسفندی دیگر که بیندازد خود را از کوه پس
او نیز بیندازد خود را و اگر او را زبانی باشد و تصریح
کند و بگوید که غیر از من زیرکتر بود و خود را انداخت
و هلاک کرد من نیز چنین کردم هر اینه میخندی از جهل او
و حال تو همچو حال اوست پس تعجب میکنی و نمیخندی از فعل
خود و اما قصد تو مباهات را و ارتفاع نفس خود بزیادتی
فضل بآنکه قدح کنی در غیر خود پس سزاوار آنست که تامل کنی
و بدانی که تو بآنچه ذکر میکنی از غیر ابطال میکنی فضل خود را
نزد خدای تعالی و تو از اعتقاد مردمان بفضل تو در خطری
و بسا که برطرف شود اعتقاد ایشان بتو چون بشناسند
ترا بطعن مردمان و اشتغال بغیبت ایشان پس بیع
تو آنکه نزد غیبت مبغوض شی چه زیرا که هست تر از ذکر خالق بنقض

قصد صح

وآن از فضل رتبت بخیری که نزد مخلوق است بگمان که
توقع اعتقاد وفضل است از ایشان واگر حاصل شود ترا
از خلق اعتقاد وفضل هر اینه ایشان باز نتوانند از تو
چیزی را از عذاب خدای وفایده نکند اعتقاد ایشان ترا
المعیبت از جهت حسد پس این جمع است میان دو عذاب
زیرا که تو حسد داری بود در نعمت دنیا و در عذابی از نخست
پس فارغ نمیشوی بهمین و اضافه میکنی این عذاب آخرت را
نیز پس تو زیان کاری در دنیا و میکردانی نفس خود را
زیان کار در آخرت نیز پس جمع میکنی میان دو نکال پس
بتحقیق قصد میکنی اذیه و آزار محسود خود و میرسانی آزار
بنفس خود و هدیه میفرستی باو حسنه خود را پس تو دوستی
باو بحقیقت و دشمنی با نفس خود به ضرر میکنی او را غیبت تو
و ضرر نمیکند ترا و نفع میکند او را زیرا که نقل کرده میشود
باو حسنه تو یا نقل کرده میشود بتو سیئه او و ترا هیچ نفع نمیکند
پس بتحقیق جمع کرده بخبث حسد جهل حماقت را و بسا که بگردد
حسد تو و قدح تو سبب انتشار و شهره فضیلت کسی که
حسد داری بر وی پس بتحقیق که گفته اند در شعر و اذا اراد الله

داشت می

نشر

نشر فضیلة • طویت اتاح لها لسان حسود یعنی چون
اراده کند و خواهد خدای که منتشر کرداند فضیلتی را که مطوی است
و پنهان است در آواز و سخن آرد و از برای آن زبان حاسد
را و اما استهزا پس مقصود تو از ین رسوای غیرت نزد
مردمان و رسوا میکردانی نفس خود را نزد خدای و
ملائکه و انبیا پس اگر فکر کنی در رسوای و شرمندگی و خجلت
خود و حسرت تو در ان روزی که بر داری گناهان کسی را
که استهزا کرده باو و بکشند ترا الجانب آتش هر آینه
در دهشت آرد ترا این از رسوای صاحب تو که باو استهزا
میکنی و اگر بدانی حال خود را بدانی که تو سزاوار تری باینکه
بخندند بر تو از و زیرا که تو سخریه میکنی باو نزد نفر قلیلی
و گروهی اندک و نفس خود را در عرصه می آری که بگیرد دست
ترا او در قیامت در مجمع همه مردمان و بکشد ترا او در زیر بار
گناهان خود چون خر بجانب آتش در حالی که استهزا کننده
باشد بتو و شاد باشد برسوای تو و خوشحال باشد بنصرت
خدای تع او را و مسلط کردانیدن او را بر انتقام و اما
ترحم بر غیر بسبب اثم و گناه او خوب لیکن حسد می برد

خوشحال حر

بر تو ابلیس پس گویا میکرداند ترا انکه‌ری که نقل کنه
از حسنات تو باو بمقداری که بیشتر باشند از رحمت تو
و ثواب آن پس باشد تلافی اکثم آنکسیکه ترحم میکنی بر او پس او
بیرون رود از مرحومیت و منقلب شود حال او بکردی
تو مستحق آنکه مرحوم باشی زیراکه ضایع کردانی عمل خود را
و کم کنی از حسنات خود و همچنین غضب از برای خدای سبحانه
غیبت نیست پس چه رستی که دوست میکرداند بتو غیبت
را تا ضایع کرداند ثواب آن غضب را و داخل کرداند
ترا در عرصه خشم خدای تعالی بسبب غیبت و حاصل پس علاج جمیع انها
موقوف است و اعتقاد باین امور که از ابواب ایمانست
پس آن کس که قوی است اعتقاد و ایمان او باین امور باز
میدارد خود را از غیبت ناچار فصل سیم در عذرهای
که موجب رخصت غیبت است بدانکه منشا رخصت و اباحت
جواز ذکر بدی غیر آن غرض صحیح است در شرع که ممکن
نیست رسیدن باین غرض مگر بسخن ذکر آن بدی پس
دفع میکند این اثم و گناه غیبت را و بتحقیق که حصر کرده
اند او را در ده چیز اول تظلم است پس بهر کسی که یاد

شیطانم

کند

کند قاضی را مثلا و نسبت کند باو ظلم و خیانت و گرفتن
رشوه را این غیبت کننده و گناهکار اما مظلوم از جهة
قاضی پس جایز است او را که تظلم کند بکسی که امید داشته
باشد ازو ازاله ظلم قاضی را و جایز نیست او را که نسبت
کند قاضی را بظلم زیراکه ممکن نیست او را استیفاء حق
خود مگر باظهار ظلم او و بتحقیق که گفت رسول صلی الله علیه
و آله که صاحب حق را مقالیست و نیز فرمود صلی الله علیه
و آله که اهمال غنی ظلم است و نیز فرمود صلوات الله علیه
که اهمال کسیکه یابنده است حلال میکرداند عرض و عقوبت
او را دوم استعانت است بر تغییر منکر و باز کردانیدن
کسیکه مرتکب معصیت است بمنهج صلاح و راه تقوی و
مرجع در اینجا قصد صحیح است پس اگر مقصود هتک
و ازاله عرض او باشد نه برآوردن او و بازداشتن
او از معصیت هست آن حرام سیم طلب کردن فتوی
است چنانچه میگوئی مفتی را اگر ظلم کرده مرا زن برادر
من یا پدر من چگونه است طریق خلاص و راه بیرون
شد ازین ظلم و بهتر و بسلامت نزدیکتر از اثم درین تعریض

است نه تصریح برین وجه که بگویی با مفتی که چیست قول
تو در مادهٔ مردی که ظلم کرده باشد بر و پدر او یا برادر
او و در روایت وارد شده که هند زن ابا سفیان
گفت نبی را صلی الله علیه و آله که ابا سفیان مردی بخیل
است نمیدهد بمن چیزی که کافی باشد مرا و فرزندم را
آیا جایز است که از مال او بی اذن او بردارم پس فرمود
نبی که بردار مقداری که کافی باشد ترا و فرزندت را بحسب
عرف پس ذکر کرد بخل و ظلم ابا سفیان را بر او و فرزند
او و نهی نکرد او را رسول زیرا که مقصود او استفتا
بود چهارم تحذیر و تخویف مسلم است از افتادن در
مهلکه و بدی نصیحت کردن کسی است که با تو مشورت کند
در کاری پس چون دیدی کسی را که خود را منسوب میداند
بفقه و خود را می نماید در لباسی که مستحق آن نیست یا اهلیت
آن ندارد پس جایز است ترا که تنبیه کنی و آگاه سازی
مردمان از نقصان و قصور او از آنچه خود را مستحق آن
میداند و واقف سازی ایشان از خطری که لاحق شود
ایشان از سبب انقیاد و فرمان برداری او و همچنین هرگاه

دیدی

دیدی مردی را که متردد است به فاسقی که مخفیست حال
او و پنهانست فسق او و می ترسی که بسبب مصاحبت و مجالست
او در امری افتد که موافق شریعت نباشد پس جایز است

ترا که آگاه گردانی او را بر
فسق آن و همچنین جایز است هم

ترا غیبت در هر موقعی که باعث تو خوف افشاء بدعت و سرایت
فسق باشد لیکن این موقع غرور و فریب خوردن است
از شیطان زیرا که گاه باشد که باعث تو برین حسد بودن
باشد بر منزلت او پس تلبیس کند بر تو شیطان این را
باظهار شفقت بر خلق و ترا در مهلکه غیبت او اندازد
و همچنین چون دیدی مردی را که بنده میخرد و تو عیبها
عیب چند در آن بنده پس جایز است ترا که ذکر کنی آن
عیبها را و واقف گردانی مشتری را از آن پس بر ستی
که در ساکت شدن تو نقصان و ضرر مشتری است
در ذکر ضرر بنده لیکن مشتری اولی است بمراعات باید که
اقتصار کنی بر عیبی که منوط است بان این امر و درین
مضرت دارد نه چیزی دیگر پس ذکر نکنی در نزد عیبی که
مخلست بشکر و مضارت نه باشد مثلا بلکه ذکر کنی در هر کاری
چیزی که لایق و مناسبت آن کار و در آن مضرت نه در

امری دیگر دور نکند یعنی از آن و جایز نیست ترا این
در حالتی که مقصود تو نصیحت مستشیر باشد نه واقع کردن
امری دیگر پس اگر مستشار داند که آنکس که مشورت کننده
است بمجرد قول او که فلان صلاحیت تو ندارد و لایق تو
نیست ترک تزویج میکند زیاده برین واجب نیست اما اگر
داند که منزجر نمیشود و ترک نمیکند مگر بتصریح بعیب او درین
حال جایز است که تصریح کند بآن فرمود نبی صلی الله علیه و آله
که آیا رغبت میکنید در ذکر فاجر از یاد فاجر و فسق او تا
آنکه نزدیک میشوند با او مردمان و اجتناب نمیکنند از او
ذکر کنید او را بعیبی که در وست تا پرهیز کنند از او مردمان
و گفت صلی الله علیه و آله فاطمه بنت قیس را هنگامی که
مشورت کرد با آنحضرت در خطبه و طلب جماعتی او را
اما معاویه مردی صعلوک است و او را مالی نیست و اما ابو جهم
بر نمیدارد عصا را از گردن خود پنجم از مواضع که
جایز است غیبت مقام جرح و تعدیل است گواه و راوی
را و ازین جهت است که علما تالیف نموده اند کتب رجال و منقسم
ساخته اند رجال را به ثقات و مجروحین و تجنب علمای ارباب

جرح را ذکر کرده اند و شرط است درین خالص کردن نیت
نصیحت برین وجه که مقصود ازین حفظ احکام مسلمانان
باشد و منضبط بودن سنت و حدیث و محفوظ بودن
آن از دروغ نه دشمنی و تعصب جایز نیست مگر ذکر خبری
که مخل است بگواهی او و روایت کردن از و پس باید که
متعرض نشود غیر این شخص مثل آنکه گوید فلان ابن ملاعنه است
و مانند آن مگر آنکه آن شخص متظاهر بمعصیت باشد که این
هنگام جایز است چنانکه خواهد آمد ششم آنست که
آنکس که ذکر عیب او کرده میشود مستحق غیبت شده
باشد بسبب متظاهر بودن او بآن و باک نداشتن او
از آن همچون فاسقی که ظاهر میسازد فسق خود را بحیثیتی
که استنکاف نمیکند و ابا ندارد از آن ذکر کنند او را
بفعلی که مرتکب میشود از آن پس جایز است ذکر او بآنچه در او
نه بغیر آن گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله هر که
برداشت پرده حیا را از روی خود و بی حیایی را شعار
خود ساخت پس نیست غیبت مر او را الخ ظاهر آنست که
غیبت او جایز باشد اگر چه استنکاف کند از ذکران

گناه و در جایز بودن غیبت مطلق فاسق اشکالیست
ناشی از قول نبی صلی الله علیه و آله که مضمون آن اینست
که نیست غیبت مر فاسق را و رد کرده میشود این حکم
بمنع اصل حدیث یعنی این حدیث ثابت نیست یا مراد فاسق خاصیست
که اشارت کرده شد یا آنکه مقصود نهی عیب فاسق است
و اگر چه حدیث بصورت خبر است این بهتر است مگر آنکه
متعلق شود باین غیبت کردن غرض دینی و مقصد صحیحی که علما
شود بغیبت کرده شده چنانچه امید داشته باشد برجوع
و بازگشتن او از اسباب غیبت پس لاحق شود ببیان
نهی از منکر دهم از اقسام آنست که باشد انسان
معروف باسمی که مظهر عیب او باشد مثل لنگ و ضعیف البصر
پس نیست اثم و گناه کسی را اگر بگوید این را چه علما بجهت
ضرورت تعریف و شناسانیدن این کار کرده اند
و از جهة آنکه این گردیده است چیزی که صاحب او را
بد نمی آید اگر بشنود و بعد از آنکه مشهور شده باین و حق
آنست که آنچه ذکر کرده اند علما بمعتمد و ثقه جایز است و بیان
اعتماد به حکایت ایشان و اما در این نظر باخبار مشهوره طعنت

مثل آنکه گویند و نویسند که علامه اعرج [illegible] چنین و چنان گفته

بهم

رضا منسوب الیه از جهة عموم نهی از غیبه و اینها احکام بیرون
میرود از غیبت بودن و هر نوعی که باشد اگر یافته شود
گوئی حکمی باشد عدول ازین نوع تعریف و نسبت ممکن
باشد تعریف او بعبارتی دیگر آن اولی اسلم است هشتم
اگر مطلع شوند جماعت عددی که ثابت شود بسبب شهادت
ایشان حد ما بور بر فاحشه جایز است ایشان را ذکر آن
فاحشه نزد حاکم بصورت شهادت در حضور کسی که کننده
آن فاحشه است و غائبانه او و حاضر نیست و ذکر این فاحشه
و تعرض بآن در غیر این صورت مگر آنکه جاری باشد
در بین ما و یکی از وجوه دیگر ازین وجوه جواز نهم بعضی
گفته اند که چون معلوم شود دو کس را از مردی معصیتی
که مشاهده نموده باشند آنرا پس یکی ازین دو کس با دیگری
یاد کند آنرا در غیبت آن عاصی این جایز است زیرا که
این در معرفت مع زیاده نمی کند چیزی و تأثیری ندارد
و اگر چه اولی منزه و پاکیزه داشتن نفس و زبانست
ازین الی غرضی از اغراض که مذکور شد خصوصا بآنکه
احتمال دارد که آن دیگری فراموش کرده باشد و خوف

آن هست که بسبب این ذکر آن معصیت از زن و کس
مشهور گردد دهم چون بشنود کسی از غیبت کننده غیبت
دیگری و نداند که اگر غیبت او مذکور میشود استحقاق
این دارد یا نه گفته اند واجبست بر آن کس نهی غیبت
کننده زیرا که ممکن است که مقول عنه استحقاق آن
داشته باشد که غیبت او کنند و فعل مسلم محمولست بر صحت
مادام که فساد آن تعیین نشود و پس نهی او نشاید کرد زیرا که
نهی و ردع او مستلزم هتک عرض او و موجب تنقص حرمت
اوست و این یکی از دو حرام است و اولی تنبیه باید داشتن
اوست از غیبت تا آنکه مخرج و وجه جایز بودن آن
محقق و منقح گردد زیرا که دلایل حرمت غیبت و نهی از آن
عموم دارد و در آن استفصال نیست و این دلیل است
که مراد شارع عامست از جهة حذر و پرهیز از اغوا و حمل
بر جهل و زیرا که این دلیل اگر تمام شود هر آینه منتهی و جاری
شود در ماده کسی که میداند که مقول عنه مستحق غیبت است
نظر بسامع و نهی سامع نتواند کرد زیرا که در نظر سامع احتمال
آن هست که قائل مطلع باشد بر چیزی که موجب جایز

بودن

بودن قول او باشد پس سامع را نیز نهی نتوان کرد
و این قاعده نهی از غیبت را برهم زند و خراب کند پس معلوم
شد که مجرد احتمال جواز غیبت موجب ترک نهی از غیبت نشود
و بالجمله احتراز و پرهیز از غیبت بی وجهی که راجح باشد در فعل
غیبت زیاده از مجرد مباح بودن آن اولی است تا تمام
شود نفس بصفتهای پسندیده و مؤید اینست اطلاق
نهی در چیزی که گذشت که فرمود نبی صلی الله علیه و آله
آیا میدانید که چیست غیبت گفتند خدای و رسول خدای
داناترند فرمودند که یاد کردن تست برادر خود را
بچیزی که کراهت دارد از آن اما غیبت در صورتی
که رجحان داشته باشد بنا بر غرض صحیحی مثل ذم اهل
بدعه و رسوا گردانیدن فاسقان تا آنکه متنفر شوند
مردم از ایشان و ترسانیدن مردمان از اتباع و پی
روی ایشان پس این متصف میشود بوجوب و واجب
است اگر ممکن باشد جدا یا آنچه او که دون وجوب
است و اعتماد در تمام این مواقع بر قصد صحیح است پس باید که
بیدار و متامل در اوامر و نواهی پروردگار و غافل نشود از مقصد

خود و اصلاح آن و خداست توفیق دهنده **فصل پنجم**
در کفارهٔ غیبت بدانکه واجبست بر غیبت کننده که پشیمان
شود و توبه کند و متاسف باشد بر آنکه کرده است تا بیرون
آید از حق خدای تعالی پس بحلی طلبد و استحلال کند از کسی
که غیبت کرده آنکس را تا حلال و بحل کند او را تا بیرون
آید از مظلمهٔ غیبت او و سزاوار آنست که استحلال کند
از و حال آنکه نادم و غمناک و متاسف باشد بر کرده خود
چه کسی که ریاکارست طلب بحلی میکند و مقصودش آنست که
ظاهر سازد از نفس خود ورع را و در باطن پشیمان نیست پس
تحقیق که او مباشر میشود دیگر را و می افزاید بران و تحقیق
که وارد شده در کفارهٔ غیبت دو حدیث یکی قول رسول
صلی الله علیه و آله که کفارة من اغتبته ان تستغفر له یعنی
کفارهٔ کسی که غیبت کرده او را آنست که استغفار و طلب
آمرزش کنی از برای او و دوم قول او صلی الله علیه و آله که
من کانت لاخیه عنده مظلمة فی عرض او مال فلیستحللها منه من قبل
ان یاتی یوم لیس هناک دینار و لا درهم یؤخذ من حسناته
فان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فیزید علی

سیئاته یعنی هر کس باشد برادر او را نزد او مظلمه در حق
عرضی یا مالی پس باید که طلب برائت ذمه از حق کند از و
پیش از آنکه بیاید روزی که نباشد در آن روز نه دیناری
و نه درهمی بستانند از حسنات او بدل آن حق پس اگر نباشد
او را حسنه بستانند او را از گناهان صاحب حق و زیاده
کنند آنرا از سیئات خود و ممکن است جمع میان این دو
حدیث که ظاهر است اول در اقتصار بر استغفار و
ناطق است دوم بوجوب استحلال برین وجه که حمل
کرده استغفار را بر صورتی که نرسیده باشد غیبت
او بمغتاب و او را علم بان حاصل نشده باشد پس غیبت
کننده در ابات غیبت او و درین صورت لایق و سزاوار
اقتصارست بر اعادهٔ استغفار از برای مغتاب زیرا که
در استحلال از و و واقف گردانیدن او بر غیبت بر
انگیختن فتنه و جلب حقد کینه است و در حکم کسیست
که غیبت باو نرسیده کسی که مفقود و میسر نیست رسیدن
باو و از و استحلال نمودن بسبب مردن یا غایب شدن
او و حمل کرده شود وجوب استحلال بر صورتی که ممکن باشد

و بیش نشود رسیدن بعتاب با آنکه رسیده باشد غیبت
او و سنت است کسی را که عیب کرده اند او را و عذر
میگوید نیز و آنکه قبول کند عذر او را و ابراء ذمه غیبت
کننده کند و این سنت موکد است که خدای تعالی که
حد العفو و امر کرده بعفو کردن و درگذرانیدن پس سال
کرد رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل که چیست این عفو
و موقع او کجاست گفت جبرئیل که درستی که خدای تعالی امر
کرده ترا که عفو کنی و درگذرانی از کسی که ظلم کرده باشد بر تو
و مواصلت جویی با کسی که بریده باشد از تو و عطا کنی بکسی
که محروم گردانیده باشد ترا و در خبری دیگر وارد است
که چون جمع شود روز قیامت همه طایفه منادی خدای تعالی
ندا کرده شود با ایشان که باید که برخیزد از میان
طوایف کسی که اجر و مزد او بر خدایست پس برخیزد مگر
کسی که عفو کرده باشد و درگذشته باشد در دنیا از گناه
گناه کاری و مرویست از بعضی مردمان که گفت با مردی
که فلان ترا غیبت کرد پس فرستاد تا آن کس طبقی از رطب
و گفت رسیده بمن که تو هدیه نموده بمن حسنات خود را

پس

پس خواستم که مکافات کنم از آن عذر و از هر آنکه قدرت
ندارم و نمی توانم که مکافات کنم با تو از او بتمام و وظیفه
عذر گوینده و سبیل او آنست که مبالغه نماید در عذر
و وداد نماید معتذر الیه و مداومت نماید برین تا دل او را
از کوفت بیرون آرد و خوش گرداند و اگر خوشی نشود
بعد این اعتذار و دوستی او چنانکه محسوب
از برای او و گاه باشد که مقابل شود با سیئه غیبت
در روز قیامت و هیچ فرقی نیست میان غیبت خورد
و بزرگ و زنده و مرده و مرد و زن و حرمت غیبت
نسبت بهمه انبیا عام است و باید که استغفار و دعا
از برای او بر وجهی باشد که لایق و مناسب حال او باشد
پس دعا کند از برای صغیر بهدایت و از برای مرده
برحمت و مغفرت و مثل این و ساقط نشود حق بمباح
گردانیدن انسان عرض خود را بر مردمان زیرا که
این اسقاط حقیست که هنوز ثابت نشده و تحقیق که
تصریح کرده اند فقها با آنکه اگر کسی مباح کرده اند قذف نفس
خود را ساقط نمیگرداند حق او را حد قاذف خبری داله

مرویست از نبی صلی الله علیه و آله که آیا عاجزست یکی
از شما آنکه باشد مثل ابی ضمضم که چون بیرون می آمد از
خانه خود میگفت خدایا بدرستی که من تصدق نمودم
عرض خود را بر مردمان پس محل اینست که من طلب
نخواهم کرد مظلمه و حق عرض خود را از ایشان در قیامت
و مخاصمه نخواهم کرد با ایشان بران نه آنکه غیبت او بسبب
این قول گردیده حلال و واجبست غیبت از برای کفاره
غیبت همچون باقی کفارات و خداست توفیق دهنده
اما خاتمه بدان وفقک الله و ایانا اینکه غرض کلی و
مقصد اصلی حق تعالی را از خلق و ایجاد عالمیان و مقصود
اول از فرستادن انبیا و رسل و کتب الهی و نوامیس شرعی
جذب و کشش خلق است بجانب واحد حق سبحانه و تعالی
و معالجه نفسهای ایشانست از ورود مرض جهل و التفات
ایشان بدار الغرور و ترک ایشان دار الاعتبار و حفظ
و حمایت ایشان از آنکه بیفتند در موقعهای هلاک ایمان
از ین رو خطرند و راغب و مشتاق گردانیدن ایشان
بجایی که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بخاطر و دل

هیچ آدمی در نیامده و خطور نکرده پس مقصود بعد ازین
حضرت که لازمست این مقصود را که تدبیر معاش و
زندگانی همه و سایر اسباب بقای نوع انسانیست و این
موقوفست بر اجتماع نفوس و معاونت و مدد ایشان
یکدیگر را تعلم و تعلیم و بیاد آوردن عارف غافل را بعهد قدیم
و استعانت هر یک با دیگری در تحصیل و جذب نفع خود چه
آدمی مدنی بالطبع است و مستقل نیست به تنهایی در تحصیل معاش
خود و قدرت ندارد بر استنباط همه غرضهای خود از ماکل
و مشارب پس بنابرین موقوفست غرض حکیم جل جلاله بر تالیف
دلها و محبت نمودن با همدیگر در حضور و غیبت پس آمیخته
که متعاقب و متکاثر شده است اخبار و آثار بتحریص بمحبت
و مودت و نهی از مباینت و معاندت و بسیار گردانیده
حقوق بعضی را بر بعضی و حذر فرموده ایشان را از اسباب
نا آشنایی و عاق شدن با یکدیگر و وعده داده
ایشان را در برابر الفت و عطوفت با یکدیگر بثواب کامل
و جزیل ثواب و وعید فرموده ایشان را بر ترک آن بمزید
نکال و عقاب چنانکه واقف شوی انشاء الله تعالی بر آن در ضمن

بنت

آنچه ایراد کنیم از اخبار از نبی صلی الله علیه و آله الاخیار
الاطهار و باید که ذکر کنیم از آنچه مناسب باشد این رساله
و او مناسب این مقام باشد دوازده حدیث از جهة اختیار
کردن اختصار و آن کس که خواهد و اراده کند غایة این را و تمام
کلام را درین باب باید که مطالعه کند آن را از کتابهای که تصنیف
کرده اند درین باب مثل کتاب اخوان که تصنیف صدوق
ابن بابویه است رضوان الله علیه و کتاب ایمان و کتاب
عشره و غیر آنها از کتب کافی که کلینی راست قدس الله سره
و در آنها ابلغ و اکفیست از برای اهل اعتبار و دوای شافی است
از برای اولوا الابصار حدیث اول از دوازده حدیث
اینست خبر داد ما را شیخ و استاد ما شیخ سعید مبرور مغفور
علی ابن عبد العالی میسی قدس الله سره و نور قبره در حالی که
اجازه داشت از شیخ مرحوم مغفور خود شمس الدین محمد بن
مؤذن جزینی از شیخ ضیاء الدین علی ولد امام علامه محقق سعید
شمس الدین ابی عبد الله الشهید محمد بن مکی از پدرش از سید عمید
الدین عبد المطلب و شیخ فخر الدین ولد شیخ امام فاضل علامه
احیا کننده مذهب جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر از پدرش

که ذکر کرده شده از جد سعید او سدید الدین یوسف بن علی بن
مطهر و از شیخ محقق نجم الدین جعفر بن حسن ابن سعید حلی از سید
فخر الدین ابو حامد محمد بن عبد الله بن علی بن زهره حلبی از شریف
نقیب عز الدین ابی الحرث محمد بن حسن الحسینی البغدادی از شیخ
قطب الدین ابی الحسن سعید بن هبة الله الراوندی از شیخ ابی جعفر
محمد بن علی بن محسن حلبی از شیخ فقیه ابی الفتح محمد بن علی کراجکی
که گفت حدیث کرد مرا ابو عبد الله حسین بن محمد صیرفی بغدادی
که گفت حدیث کرد مرا قاضی ابو بکر محمد بن عمر جعابی که گفت
حدیث کرد مرا ابو محمد قاسم بن محمد بن جعفر از ولد عمر ابن علی که
گفت حدیث کرد مرا پدر من از پدر از پدران خود
از امیر المؤمنین که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مؤمن
را بر ذمه مؤمن سی حقست که بری نشود ذمه او از آن حقوق
مگر باداء آن یا آمرزش و گذرانیدن و عفو نماید زلت و تقصیر
او را رحم کند غربت او را بپوشاند عیب او را باز یافت
کند و بگذراند بسر ور او را نان او را قبول کند معذرت او را
باز دارد نفس خود را از غیبت او مداومت نماید
و التزام کند نصیحت او را حفظ کند دوستی او را رعایت

نماید امان و زنهاری او را عیادت کند بیماری او را
حاضر شود مرده او را اجابت کند دعوت او را قبول نماید
هدیه او را مکافات کند صله او را و شکر گوید نعمت او را
و نیکو گرداند نصرت او را و محافظت نماید حلیله او را
و برآرد حاجت او را و شفیع نماید مرده و جنازه او را تشییع نماید
و بپذیرد شفاعت او را و تسمیت کند عطسه او را و ارشاد
کند و راه نماید گم شده او را و رد کند سلام او را و
نیکو گرداند کلام او را و نیک سازد انعام او را و
باور کند سوگند او را و موالات و دوستی ورزد با او نه
دشمنی و نصرت دهد او را در حالی که ظالم باشد و در حالی
که مظلوم باشد اما نصرت و یاری دادن او در حال
ظلم پس بدین وجه که باز دارد و بگرداند او را از ظلم و اما
نصرت او در حالی که مظلوم باشد بدین وجه که اعانت کند و
مدد نماید او را بر اخذ حق او از ظالم و فرو نگذارد و مخذول
نسازد او را و دوست دارد و خواهان باشد از برای
او از نیکی آنچه دوست میدارد از برای خود و کاره باشد از
برای او از بدی چیزی را که کاره هست از برای نفس خود

پس

پس فرمود امیر المومنین علیه السلام که شنیدم از رسول
خدای صلی الله علیه و آله که میگفت بدرستی که هر یک از شما
که از حقوق برادر خود ترک کند و بگذارد چیزی را پس مطالبه
کرده از و بآن حق در روز قیامت حکم کرده شود از برای او
بر آن کس حدیث دویم انبأنا و باسنادی که از پیش گذشت
تا سید فخر الدین بن زهره که گفت خبر داد مرا ابو الحسن احمد بن
بن وهب بن سلیمان بقرائت من برو در شعبان سال
پانصد و هفتاد و یک از هجرة گفت خبر داد مرا قاضی فخر الدین
ابو الرضا سعید بن عبد الله بن قاسم شهرزوری روز
جمعه هفتم شهر ربیع الاول سال پانصد و هفتاد و چهار در موصل
گفت خبر داد مرا شیخ حافظ ابو بکر وجیه طاهر شحامی بقرائت
من برو در روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان سال پانصد
و سی و هفت که گفت خبر داد مرا شیخ زکی ابو حامد احمد بن حسن
ازهری که گفت خبر داد مرا شیخ ابو محمد حسن بن احمد بن
محمد بن حسن بن علی بن مخلدی عدل در حال قرائت
کردن من برو پس قرائت کردم بأو گفت خبر داد مرا
ابو العباس محمد بن اسحق بن ابراهیم ثقفی سراج در آنچه قرائت

کردم بر وی در سال سیصد و دوازده پس اقرار کرد بان
و گفت آری گفت حدیث کرد ما را قتیبة بن سعید که گفت
حدیث کرد ما را اللیث از عقیل از زهری از سالم از پدر
خود آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مسلمان برادر
مسلمانست باید که ظلم نکند بر وی و دشنام ندهد او را و هر کس
در قضاء حاجت برادر خود باشد خدای تعالی در روا کردن
و بر آوردن حاجت او بود و هر کس بردارد از برادر خود مشقتی
و المی بردارد خدای تعالی از وی بسبب آن مشقتی از مشقتهای
قیامت و هر کس بپوشاند عیب مسلمانی را بپوشاند خدای
عیب او را روز قیامت جل اسمه این حدیث و باسناد وی
که گذشت تا سعد الدین که گفت خبر داد ما را قاضی شیخ
الاسلام ابو المحاسن یوسف بن رافع بن تمیم بقرائتی من
بر وی در چهاردهم از جمادی الآخر از سال ثمان عشر و ستمایه
که گفت خبر داد ما را امام قاضی فخر الدین ابو الرضا سعید بن
عبد الله بن قاسم شهرزوری در حال شنیدن بر وی در جمادی الاخر
سال اربع و سبعین و خمسمایه که گفت خبر داد ما را شیخ
امام ابو الفتح محمد بن عبد الرحمن خطیب کشمیهنی بقرائت

باشدم

در خمسمایه

کشمیهنی

من بر وی در روز شنبه سیزدهم شوال سال احدی و اربعین
و خمسمایه که گفت خبر داد ما را شیخ ابو حنیفه اسعد بن عبد الوارث
بن علی بن احمد شیرازی و نوشته بود از خط خود از برای من
در شهر ربیع الاول سال ست و ثمانین و اربعمایه که گفت خبر
داد ما را ابو نصر احمد بن عبد الباقی ابن طوق المعدل که گفت
خبر داد ما را ابو القاسم نصر بن احمد بن محمد فقیه که گفت خبر داد
بمن ابو یعلی احمد بن علی ابن مثنی موصلی تمیمی که گفت حدثنا الله
و خبر داد ما را ابو القاسم عبد العزیز بن علی بن احمد سکری
گفت خبر داد ما را ابو طاهر محمد بن عبد الرحمن بن عباس بن
مخلص که گفت حدیث کرد ما را ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزیز
بغوی که گفت حدیث کرد مرا عبد الاعلی بن حماد نرسی که
گفت حدیث کرد مرا حماد بن سلمه از ثابت از ابی رافع از ابی
هریره آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که مردی که
زیارت کند برادری را که باشد او را در قریه دیگر پس بفرستد
خدای بر رهگذر او فرشته پس چون برسد باو گوید کجا میروی
و چه میخواستی گوید برادر خود را میخواستم در آن قریه فرشته
گوید او را نعمتی بر دست حق و نعمتی بود که رد کنند نتوانی ازا گوید

نه نیکی او را دوست میداشتم از برای رضا خدا الملک
کویدمن ورسها وا خدایم بسوی تو بدرستی که خدای تعالی
دوست داشت ترا همچنانکه تو دوست داشتی جاورت
را در راه او و از برای رضای او حدیث چهارم اینست و
باسناد متقدم تا قاضی فخرالدین شهرزوری که گفت خبر داد
مارا شیخ حافظ ثقة الدین ابوالقاسم بن زاهر بن محمد شحامی
حالی که قرائت میکردم برو و من میشنیدم در روز چهارشنبه
بیست و نهم شوال سال پانصد و بیست و پنج در بغداد که گفت
خبر داد مرا الشیخ ابو نصر عبدالرحمن بن علی بن موسی که گفت
خبر داد مارا ابوالحسن احمد بن محمد بن موسی بن صلت قرشی
در بغداد که گفت حدیث کرد مارا ابو اسحق ابراهیم عبدالصمد
هاشمی در حال املا که گفت حدیث کرد مارا ابو مصعب احمد بن
ابی بکر زهری از مالک بن انس از ابی شهاب از انس بن مالک که
رسول خدای صلی الله علیه و آله گفت که با یکدیگر دشمنی مکنید و حسد
مبرید و پشت بایکدیگر مکنید و باشید بندگان خدای از روی
برادری و حلال نیست مسلم را که جدائی کند از برادر
خود زیاده بر سه شب حدیث پنجم اینست و باسناد متقدم تا قاضی

که گفت

۱۱

که گفت خبر داد مارا الشیخ ابو سعید محمد بن عبدالعزیز صفار که
گفت خبر داد مارا الشیخ ابو عبدالرحمن محمد بن حسین سلمی که گفت
خبر داد مارا عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن محبوب که گفت حدیث
کرد مارا احمد بن محمد بن الحر که گفت حدیث کرد مارا محمد بن ازهر
که گفت حدیث کرد مارا محمد بن عبدالله بصری که گفت حدیث کرد
مارا علی بن میمون که گفت حدیث کرد مارا یزید رقاشی از انس
بن مالک که گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر که لطف کند
با مومنی یا قائم شود و بایستد از برای او بحاجتی از حاجتهای
دنیا و آخرت او خورد باشد یا بزرگ هست حق بر خدای
آنکه تعیین فرماید خادمی که خدمت کند او را در روز قیامت
حدیث ششم اینست و باسنادی که گذشت از شیخ
تا سلمی که گفت خبر داد مارا عبدالعزیز بن جعفر بن محمد عراقی
در بغداد که گفت حدیث کرد مارا محمد بن هرون بن نوبه
که گفت حدیث کرد مارا عیسی بن مهران که گفت حدیث کرد
مارا حسن بن حسین که گفت حدیث کرد مارا حسین بن زید
که گفت گفتم جعفر بن محمد را علیهما السلام بگردم فدای تو
آیا بود در رسول صلی الله علیه و آله مداعبه و مطایبه فرمود

که بتحقیق که وصف کرد خدای تعالی نبی را بالخلق العظیم در مرتبه و
بدرستی که خدای فرستاد انبیاء خود را پیش بود و ایشان
کرا زه و فرستاد نبی را صلی الله علیه و اله برافت و رحمت
و رحمت از جمله رافت آنحضرت بر امت خود مطایبه با ایشان
مانند سه کسی از ایشان بعظیم مانعظم نظر نکند باد بعد از آن گفت
حدیث کردم ابی محمد از پدر خود علی از پدر خود حسن از پدر
خود علی که بود رسول خدای صلی الله علیه و اله که شاد مان میکرد اند
مردی را از اصحاب خود که میدید او را مغموم بمطایبه و بود رسول
خدای صلی الله علیه و اله که میگفت ۷۰ دشمن میدارد درشت روی را
در روی مردمان و برادران **حدیث هفتم** اینست باسنادی
که از پیش گذشت تا شیخ مذهب و احیا کننده او محقق آن جمال
الدین حسن بن یوسف بن مطهر از والد سعید خود سدید الدین
یوسف بن مطهر که گفت خبر داد ما را سید علامه نسابه فخار بن
معد موسوی از فقیه سدید الدین شاذان بن جبرئیل قمی
از عماد الدین طبری از شیخ ابی علی حسن بن شیخ ابی جعفر محمد بن
حسن طوسی از والد خود قدس الله روحه از شیخ مفید محمد بن
نعمان از شیخ صدوق محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی از شیخ

بدرستیکه خدای
تعالی صه

ابی

ابی عبد الله جعفر بن قولویه از شیخ ابی عبد الله محمد بن یعقوب
کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از عبد الله
بن بکیر از معلی بن خنیس از ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه
السلام که گفت پرسیدم آنحضرت را که چیست حق مسلمان بر
مسلمان فرمود که هفت حق است او را که نیست یکی از انها
مگر آنکه واجبست اگر ضایع کرد یکی را از انها بیرون رود
از ولایت خدای و طاعت او و نباشد خدا را در وی نصیبی
گفتم او را که جعلت فداک چیست آن فرمود که ای معلی من
بر تو مهربان و شفیقم می ترسم ضایع گردانی و یاد نگیری و
ندانی و عمل نکنی گفت معلی گفتم لا قوة الا بالله فرمود آنحضرت
که آسان ترین حق از انها آنست که دوست داری از برای او
چیزی را که دوست میداری از برای خود و کاره باشی از برای
او چیزی را که کاره ای از برای نفس خود و حق دوم آنست که
بپرهیز کنی از سخط و عدم رضا او و در پی رضا او باشی و
اطاعت فرمان او کنی و حق سیم آنست که مدد کنی او را بنفس
و مال و زبان و دست و پای خود و حق چهارم آنست
که باشی چشم او و راهبر او و آینه او و حق پنجم آنست که سیر

یعنی فدای تو شوم

تشنوی واو گرسنه باشد و سیراب نشوی واو تشنه باشد
و لباس بپوشی واو برهنه باشد ششم آنکه اگر باشد ترا
خادمی و نباشد برادر ترا خادمی پس واجبست بر تو فرستادن
خادم خود را تا بشوید جامهای او را و بپزد طعام او را و بگستراند
فراش او را هفتم آنست که تصدیق کنی سوگند او را و
اجابت کنی دعوت او را و عیادت کنی مریض بودن او را
و حاضر شوی جنازه او را و چون بدانی که او را حاجتی هست
سبقت کنی به قضاء آن حاجت و نگذاری او را که سوال
کند از تو آن حاجت را ولیکن مبادرت کنی از مبادرت
کردنی پس چون این کارها کردی رسانیدی و پیوستی دوستی خود را
بدوستی او و دوستی او را بدوستی خود حدیث هشتم باسناد
بمحمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن عیسی از علی ابن حکم
از محمد بن مروان و از ابی عبد الله علیه السلام که آنحضرت فرمود
هر گاه قدم نهد و برود در پی روی در بر آوردن حاجت و تحصیل
مقصد برادر مؤمن خود نوشته شود از برای او ده حسنه
و محو شود از او ده سیئه و بلند گردانیده شود از برای او
ده درجه و نمیدانم او را اگر گویا گفت برابری کند آن با آزاد

کردن

کردن ده بنده و افضل است از اعتکاف یکماه در مسجد
حرام حدیث نهم باسناد از کلینی از علی ابن ابراهیم بن
هاشم قمی از پدر خود از محمد بن ابی عمیر از حسین ابن نعیم از
مسمع بن سیار که گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام
که میگفت هر که بردارد از مومنی کربه و مشقتی را بردارد
خدای از و مشقتها و غمهای آخرت را و بیرون آید از قبر
و حال آنکه او روشن دل باشد و هر که اطعام کند او را در حالتی
که گرسنه باشد اطعام کند او را خدای از میوهای بهشت
و هر که بنوشاند او را شربتی بنوشاند خدای او را از آب
صافی مهر کرده شده حدیث دهم روایت کرده ام
ما از ما باسنادها و طرق متعدد که یکی از آنها اسناد آیست
که گذشت در حدیث هفتم ما شیخ ابو القاسم جعفر بن محمد قولویه
از پدر خود از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از پدر
خود محمد بن عیسی اشعری از عبد الله بن سلیمان نوفلی که گفت
بودم نزد جعفر بن محمد صادق علیهما السلام پس ناگاه مولای
و فرستاده از عبد الله نجاشی وارد شد بر آنحضرت و رسانید
کتابی باو پس گشود آنرا و خواند پس دیدم اول سطر آن

بسم الله الرحمن الرحيم درازگرداند خدای بقای سید مرا   عمرم
وبگرداند مرا از هر بدی فدای او و ننماید بمن در او مکروهی
پس بدرستی که خدای ولی نعمت و قادر است بر آن بدان ای
سید و مولای من که من مبتلا شدم بسروری و حکومت اهواز
پس اگر می‌بینی و لایق میدانی آنرا که حد نهد و تعیین فرماید از برای
من حدی و نقش کند از برای من مثالی که استدلال کنم بآن
بر چیزی که نزدیک گرداند مرا بخدای عز و جل و برسول او و تلخیص
گرداند در نوشته چیزی را که لایق می‌بیند عمل کردن بآن و
در چه چیز ابتذال کنم و بذل کنم و از کجا وضع کنم زکوة خود را و
در که صرف کنم آنرا و بکه انس بگیرم و بکه استراحت جویم
و بکه اعتماد کنم و ایمن باشم و پناه برم باو در سر خود پس شاید
که خلاصی دهد خدای مرا بسبب هدایت و دلالت تو پس
بدرستی که تو حجت خدائی بر خلق و امین خدائی در بلاد او دائم
و باقی باد نعمتهای خدای بر تو گفت عبدالله سلیمان که جواب
گفت آنرا ابو عبدالله علیه السلام برین وجه بسم الله الرحمن الرحیم
نگاه دارد خدای ترا بصنع خود و لطف کند با تو بکرم خود
و حمایت کند ترا برعایت خود پس بدرستی که خدای ولی

اما بعد

و صاحب منت است اما بعد بدرستی که آورد بسوی من فرستاده
تو کتاب ترا خواندم و فهمیدم جمیع چیزهای که ذکر کرده بودی
و سوال کرده بودی از آن و رقم کرده بودی آنرا که
من مبتلا شدم بولایت اهواز پس مسرور گرداند مرا
این و نیز غمگین ساخت مرا و خبر دهم ترا بآنچه غمگین گردانید
مرا از این و آنچه مسرور ساخت انشاء الله تعالی اما سرور من
بولایت تو پس گفتم شاید اغاثه کند بتو خدای ملهوفی را
و در پناه تو آرد مظلوم خایفی را که از دوستان آل محمد
علیه السلام و عزیز گرداند بتو ذلیلی را و بپوشاند بتو برهنه
ایشان را و قوی گرداند بتو ضعیف ایشان را و فرونشاند بسبب
تو آتش مخالفان را از ایشان اما چیزی که غمناک ساخت
مرا از حکومت تو پس بدرستی که کمتر چیزی که میترسم بر تو
آنست که ضایع گردانی حق دوستی از دوستان ما را و
حال گردانی او را پس استشمام رایحه حظیرة القدس را پس
بدرستی که من خالص گردانیده ام از برای تو تمام چیزهای
را که سوال کرده از آن اگر تو عمل کنی بآن و در نگذری از آن
امید میدارم که سلامت بمانی انشاء الله خبر داد مرا ابو

من از پدران خود از علی ابن ابی طالب علیه السلام از
رسول الله صلی الله علیه و آله آنکه گفت آنحضرت که هر که استشاره
و طلب خیر کند از برادر مومن او پس خالص کرداند نصیحت
او را از شوایب اغراض آنچه محض نصیحت است مصلحت او را
سازد که سلب کند خدای عقل او را ابدا که من اشارت
میکنم و میخواهم بر تو چیزی که اگر تو عمل کنی بآن خلاص شوی
از آنچه میترسانی از آن بدانکه خلاص و نجات تو در حفظ و
احترام خویشاوند و بازداشتن ایذاء او و آزار دوستان
خدای و رفق با رعیت و امانی و حسن معاشرت و نرمی در صورت
ضعف و سختی در غیر صورت عنف و تعدی و مدارا با انیس
و صاحب خود و با آنکه دار و شو و نماید موافقت نمای
او دوری و دشمنی رعایا با آنکه توقیف کنی ایشان را بر آنچه موافق
حق و عدل است انشاء الله پرهیز کن و نگاه دار خود را
از سعاة و سخن چینان پس باید که مربوط و مخصوص نشود
بتو یکی از ایشان و نه بیند خدای ترا روزی و شبی و تو قبول
کرده باشی از ایشان حرفی را و نه عدلی را پس غضب کند
خدای بر تو و بدرد پرده ترا و حذر کن از مکر خوز اهواز

پس

پس بدرستی که پدر من خبر داده است مرا از پدران
خود از امیر المومنین علیه السلام آنکه فرمود آنحضرت بدرستی
که ایمان ثابت نمیگردد در دل یهودی و خوزی هرگز
آنکسی که انس میگیری باو و استراحت میجوئی باو و تفویض
امور خود میکنی باو پس باید که آن مردی باشد آزموده
و صاحب بصیرت و امین و موافق تو در دین تو و ساز
رعایا خود را و تجربه کن نیک و بد را پس اگر دیدی که ظاهر
شد رشدی پس بمقتضای آن عمل کنی و پرهیز کن
و دور گردان نفس خود را از آنکه بدهی درهمی یا بپوشانی
جامه یا سوار کنی دابه را نه در راه خدای از برای شاعری
یا مسخرگی یا مزاح کننده مگر آنکه عطا کنی مثل آن در راه
خدای و باید که مهیا باشد جوایز و عطاها تو از برای
رؤسا و مدرسان و دوستان و صاحبان رساله و
اصحاب شرط و خمس و باید که باشد آنچه میخواهی که صرف کنی
از او در وجوه بر و نجاح و جوانمردی و صدقه و حج و مشرب
و پوشش که نماز میکنی در آن و توسل میکنی بآن و هدیه که
میفرستی از برای خدای عز و جل و برسول او صلی الله علیه و آله

از پاکیزه ترین و حلال ترین کسب تو ای بنده خدای
جهد کن که جمع نکنی و گنج ننهی طلا و نقره را مگر از اهل این
آیت باشی کما الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یعنی آنکسانی که جمع میکنند
و گنج می نهند طلا و نقره را و نفقه نمی کنند و نمی دهند آنها
را در راه خدای پس بشارت ده ایشان را بعذاب
دردناک و اندک مدان و خورد مشمار شیرینی را و زیادتی
طعامی را که صرف کنی در شکمهای خالی که ساکن میشود بآن
غضب خدای تعالی و بدانکه من شنیده ام از پدر خود که
حکایت میکرد از پدران خود از امیر المؤمنین علیه السلام
که شنیده بود آنحضرت از رسول صلی الله علیه و آله
که میگفت آنحضرت باصحاب خود در آن روز نیست که ایمان آورده
بخدای و روز قیامت کسی که بروز آورد شبی را در سیری
و همسایه او گرسنه باشد پس گفتیم ما که هلاک شدیم یا رسول
الله پس گفت آنحضرت که از زیادتی طعام خود و میوه خود
و رزق خود و جامهای خود و کهنهای خود فرو نشانید بسبب
آتش غضب خدای را و خبر دهم ترا از خاری و بینوایی

بدر
نهند

ن

اعتبار

اعتباری شرف دنیا را آنکسانی که گذشته اند از سلف
سابقین پس بیستی که حدیث کرد مرا محمد بن علی بن الحسین
علیه السلام که چون کرد حسین علیه السلام بجانب
کوفه آمد بجانب او ابن عباس و مناشده کرد با آنحضرت
بخدای از برای رفتن که مبادا مقتول شود بکربلا فرمود که نمیخواهم مگر فراق دنیا
آیا خبر ندهم ترا ای ابن عباس بحدیث امیر المؤمنین و دنیا
پس گفت او را ابن عباس که عمر دوست میدارم و
میخواهم که خبر دهی و حدیث کنی مرا پس گفت آنحضرت
که گفت پدر من که گفت علی ابن الحسین که شنیدم از ابا عبد
الحسین علیه السلام که میگوید حدیث کرد مرا امیر المؤمنین
علیه السلام و گفت که بودم روزی در بعضی از باغات
فدک در حالی که منتقل شده بود بفاطمه علیها السلام گفت
ناگاه زنی در آمد بنظر من و در دست من بیلی بود که
بآن کار میکردم پس چون نظر کردم باو پرواز کرد دل
من از آنچه در آمد در خاطر من از جمال و خوبی او پس مانند
یافتم او را به ثنیه بنت عامر جمحی که بود جمیل ترین زنان قریش
پس گفت مرا ای پسر ابی طالب میخواهی که تزویج کنی بمن پس خبر ترا

امه

غنی گردانم ازین پیل زدن و دلالت کنم و راه نمایم
ترا بر خزینهای روی زمین پس مملکت از تو باشد
مادامی که زنده باشی و بعد از تو متعلق شود باولاد تو
پس گفت اورا علی علیه السلام که کیستی تو تا ترا خطبه کنم
از اهل تو و تزویج کنم بتو گفت ان زن که منم دنیا گفت
اورا امیر المومنین صلوات الله علیه که برگرد و طلب کن
شوهری غیر از من و متوجه شدم به پیل زدن و کار خود
و انشا میکردم این ابیات . لقد خاب من غرته دنیا دنیة
وما هی ان غرت قرونا بطائل . اتتنا علی زی العزیز بثینة
وزینتها فی حسن تلک الشمائل . فقلت لها غری سوای فاننی
عزوف عن الدنیا و لست بجاهل . و ما انا و الدنیا فان محمدا
احل صریعا بین تلک الجنادل . وهبها اتتنی بالکنوز ودورها
و اموال قارون و ملک القبائل . الیس جمیعا للفنا مصیرها
و تطلب من خزانها بالطوائل . فغری سوای اننی غیر راغب
بما فیک من عز و ملک و نایل . فقد قنعت نفسی بما قد رزقته
فشانک یا دنیا و اهل الغوائل . فانی اخاف الله یوم لقائه
و اخشی عذابا دائما غیر زایل . پس بیرون رفت امیر المومنین

علیه السلام و دور کردن او بهتر از کسی حق دوزی ها اگر طاعت
کرد خدای را محمود نه مذموم و مذموم پس احمد اگر زند باو امید
بعد از و بر وجهی که رسیده بشما و الو و فاشد نه بخبری از
توابع دنیا علیهم السلام اجمعین و احسن سواهم و بتحقیق کردم
روی آوردم و التفا کردم تبوار مکارم و مراتب دنیا و
آخرت که رسیده بمن از صادق مصدق رسول خدای
صلی الله علیه و آله پس اگر تو عمل کنی بانچه نصیحت کردم
ترا درین کتابت خود پس اشتر بر ذمه از گناه و خطیه
بمثل مقدار ذرهای کوهها و موجهای دریاها امید میدارم
از خدای جل و عز که در گذراند از تو بقدرت خود ای
بنده خدای پرهیز کن و بترس از آنکه بترسانی مومنی
را بس ما رستی که پدرم محمد ابن علی حدیث کرد مرا از پدر
خود از جد خود علی ابن ابی طالب انکه آنحضرت میفرمودند
که هر که نظر کند بسوی مومنی نظری که بترساند او را بان
نظر بترساند او را خدای روزی که هیچ سایه نباشد
غیر از سایه او و حشر کند او را خدای که در صورت مور
خورد باشد گوشت و جد و جمیع اعضا او تا آنکه برساند

اورا او مور دخود و حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود
از علی علیه السلام از نبی علیه السلام آنکه فرمود آنحضرت که
هرکس بفریاد رسد ملهوف و اندوهناک را از مومنان
بفریاد رسد او را خدای روزی که سایه نباشد الا سایه
او و ایمن گرداند او را از روز فزع اکبر و ایمن گرداند
او را از بدی بازگشت و هرکه برآرد از برای برادر
مومن خود حاجتی برآرد خدای بسیاری حاجتهای
او را که یکی از آنها بهشت باشد و هرکه بپوشاند برادر
مومن خود را از برهنگی بپوشاند خدای او را از
سندس و استبرق و حور بهشت و همیشه در خشنودی
خدای باشد مادامی که بر آنکس که پوشیده از آن رشته
باشد و هرکه اطعام کند در مانده برادر خود را از گرسنگی
اطعام کند خدای او را از طیبات بهشت و هرکه آب
دهد برادر مومن خود را که تشنه باشد آب دهد خدای او را
از رحیق مختوم کافی و هرکه خدمت فرماید از برای برادر
خود خادمی را خادم او گرداند خدای از ولدان مخلدین
والساکن گرداند او را با دوستان طاهرین و هرکه برادر مومن خود را

مرحله بار کند او را خدای بر ناقه از ناقهای بهشت و
مباهات کنند با او ملائکه مقربین در روز قیامت و هرکه
تزویج به برادر مومن خود زنی که انس گیرد بآن زن و مرد
شود او را و استراحت نماید بان تزویج کند او را خدای
از حور بهشت و موانست دهد او را با کسی که دوست
میدارد او را از صدیقان که از اهل بیت او باشند و
برادران او و موانست دهد ایشان را با او و هرکه اعانت
کند برادر مومن خود بر سلطان جابری اعانت کند او را
خدای بر گذشتن صراط در حال لغزیدن قدمها و هرکه
زیارت کند برادر مومن خود را در منزل او بی آنکه حاجتی
داشته باو نوشته شود در جمله زوار خدای و حقست بر
خدای آنکه گرامی گرداند زیارت کننده خود را ای بنده خدای و
حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود از علی علیه السلام آنکه
او شنیده بود از رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت
میگفت اصحاب خود را روزی که ای گروه مردمان هر که
گرفت مومن کسی که ایمان آرد بزبان و ایمان نیارد بدل
پس باید که پی روی نکنید و در پی لغزیدن مومنان نباشید

بدرستی که کسی که بی روی کند رله و لغزیدن مومن را بی روی
کند خدای لغزیدی او را روز قیامت و رسوا کرد اند
او را در میان خانه خود و حدیث کرد مرا پدر من از پدران
خود از علی علیه السلام انکه فرمود ان حضرت که میان مومن
انست که تصدیق نکند او را در قول او و انصاف ندهند
او را از خود و نیابد اگر شغا نیابد غیظ او مگر بنقصیص و
مشقت نفس او زیرا که هر مومنی ملجم است یعنی بحر دم است
از انرزوها و راحتهای نفس خود از بحبه کوتاهی غایه او
فایده عاجل و درازی راحت اجل است کوفه است
خدای میثاق مومن بر خیزی که آسان ترین انها برد
انست که مومنی مثل او که قایل است بمقاله او اجتناب کند
از و حسد برد و برد و شیطان گمراه کننده معین او
باشد بر معصیت و سلطان در پی او باشد و بی روی
لغزیدن او کند و کافر چیزی که او بان مومن است رنجش چون
او را دین دانند و مباح کردانیدن حرم او را غنیمت شمارد
پس نیست بقا مومن بعد این و مومن نمی باشد بی این
ای بنده خدای و حدیث کرد مرا پدر من از پدران

خود از علی علیه السلام از نبی صلی الله علیه و آله که فرمود
انحضرت که نازل شد جبرئیل علیه السلام پس گفت ای محمد
بدرستی که خدای سلام میرساند ترا و میگوید اشتقاق
کرده ام از برای مومن نامی از نامهای خود و نام کرده
ام او را مومن پس مومن از منست و من از ویم هر که
رساند خواری نماید بمومنی پیش آمده باشند با من بمحاربه
ای بنده خدای و حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود
از علی علیه السلام از نبی صلی الله علیه و آله انکه فرمود انحضرت
روزی که ای مناظره مکن با کسی تا انکه مطلع شوی بر سریره
و باطن او پس اگر سریره و ضمیر او نیکو باشد پس بدرستی
که خدای عز و جل دوست خود را فرو نگذارد و اگر باطن
و اعتقاد او بد باشد پس بدرستی که کافیست او را بدیهای
او پس اگر سعی کنی که بکنی با او بیشتر از انچه او کرده با خود از
معصیتهای خدای نتوانی ای بنده خدای و حدیث کرد مرا
پدر من از پدران خود از علی علیه السلام از نبی صلی الله
علیه و آله که فرمود انحضرت انکه اذنی مرتبه کفر آنست
که گوش کند مرد از برادر خود سخنی که حفظ کند انرا بقصد

انکه رسوا کرده اند او را بسبب ان ای بنده خدای و
حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود از علی علیه السلام
که فرمود انحضرت انکه هر کو بگوید و نقل کند از مومنی چیزی
که دیده باشد چشمهای او و شنیده باشد گوشهای او
چیزی که رسوا کرده اند او را و بشکند قدر و مروت او را
پس او از انکسانست که فرمود خدای عز و جل [illegible] ن
که بدرستی که انکسانی که دوست میدارند که شایع شود
فاحشه در انکسانی که ایمان اورده اند
مر ایشان راست عذاب دردناک ای بنده خدای و حدیث
کرد مرا پدر من از پدران خود از علی علیه السلام انکه فرمود
انحضرت هر که روایت کند از برادر مومن خود روایتی که
خواهد بان شکست مروت او و طعن او گیرد او را
خدای بخطیه او تا بیاید به بیرون شدی از انچه گفته باشد
و نیاید به بیرون شدی از ان هرگز و داخل سازد بر
برادر مومن خود سروری تحقیق که داخل ساخته باشد
بر اهل سروری و هر که داخل سازد بر اهل بیت سروری و هر که
داخل سازد بر اهل بیت سروری پس تحقیق که داخل سازد

بر رسول خدای صلوات الله علیه سروری و هر که داخل
سازد بر رسول خدای سروری تحقیق که خشنود سازد
خدای او هر که خشنود سازد خدای را حق است بر خدای
که داخل سازد او را در بهشت پس بدرستی که من وصیت
میکنم بتقوی و پرهیزکاری از معصیت خدای و اختیار کردن
طاعت او و چنگ زدن بحبل او پس بدرستی که کسی چنگ زند
بحبل خدای بتحقیق هدایت یابد براه راست پس پس
و پرهیز کن از برای رضای خدای و اختیار مکن هیچ کس
بر رضای او پس بدرستی که این است وصیت خدای عزوجل
به خلق خود و قبول نمیکنند از ایشان غیر ان وصیت را
و بزرگ نمیشمارد غیر ان را و بدانکه خالق ما کبیر نمیکند
چیزی را اگر بزرگتر باشد از تقوی پس بدرستی که این وصیت
ما اهل البیت پس اگر استطاعت داری انرا که نرسی از
دنیا بچیزی که مسئول باشی فردا از ان بکن گفت عبدالله
سلیمان پس چون رسید کتاب صادق علیه السلام بنجاشی
نظر کرد دران و گفت راست گفت بحق لا اله الا هو
مولای من پس عمل نکرد هیچکس بانچه درین کتاب است الا

که البته نجات یابد پس همیشه عمل کند بنده خدای
این در ایام حیوة خود حدیث یازدهم باسناد بکلینی
از محمد بن یحیی از علی بن نعمان از ابی اسکان از خثیمه که گفت
داخل شدم بر ابی جعفر علیه السلام که وداع کنم او را پس گفت
ای خثیمه برسان هر کرا بینی از موالی ما سلام و وصیت
میکنم ایشان را بتقوی خدای و اگر شفقت نماید غنی ایشان
بر فقیر ایشان و قوی ایشان بر ضعیف ایشان و آنکه
حاضر شود زنده ایشان جنازه میت ایشان را و آنکه
ملاقات کنند با یکدیگر در خانهای خود پس بدرستی که ملاقات
بعض ایشان با بعض زندگی امر و فرمان برداری ماست
رحمت کند خدای بر آنکه زنده کند امر ما را ای خثیمه برسان
بدوستان ما آنرا که ما باز نمیداریم از ایشان از جانب
خدای چیزی را مگر بعمل و آنکه ایشان نمیرسند بولایت
و دوستی ما مگر بورع و بدرستی که حسرت داشته ترین
مردمان روز قیامت کسیست که وصف کرده شود بعدل
پس مخالفت کند آنرا بغیر عدل حدیث دوازدهم از نو
سو رضی الله عنه از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی از محمد ابن

سنان

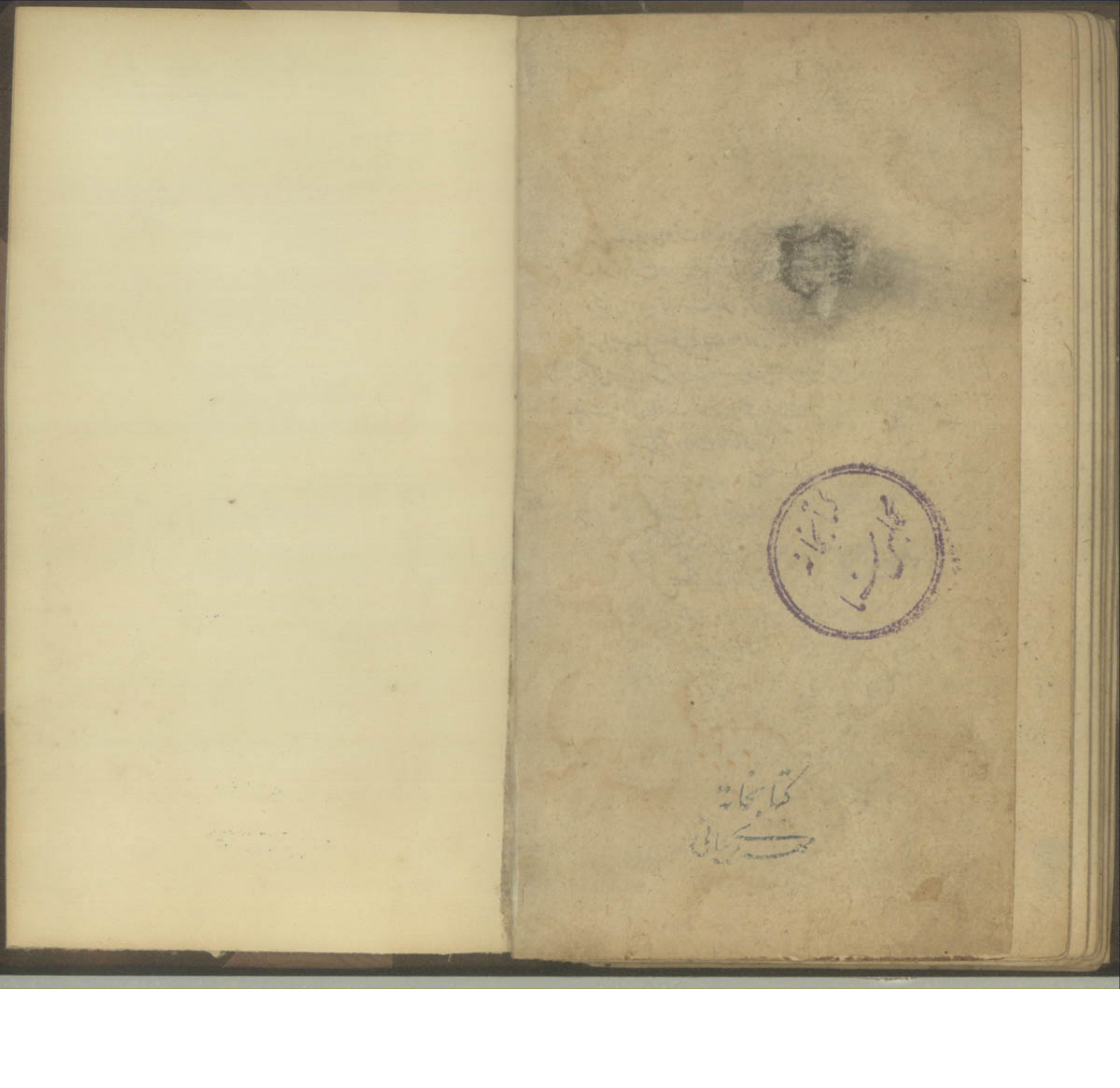
سنان از علاء بن فضیل از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود
بود ابی جعفر صلوات الله علیه که میگفت تعظیم کنید یاران
خود را و احترام نمائید با ایشان و باید که بی قدر نکنند بعض شما بعضی را
و مضرت مرسانید بیکدیگر و حسد مبرید بر یکدیگر و بپرهیز
کنید از بخل و باشید بندگان خدای باخلاص و باین ختم میکنیم
این رساله و تضرع میکنیم بخدای و درمیخواهیم از خدای
بفضل عمیم و کرم جسیم او بحق محمد و آل محمد بر ایشان باد
فاضل ترین اقسام درود و تسلیم آنکه روزی گرداند
ما را عمل کردن بچیزی که مشتمل است این رساله بر آن
از کمال و آنکه تکمیل گرداند نصیب ما از آن بجود و تعالی و آنکه
بصلاح آرد ما را از برای نفسهای ما و برادران ما و بصلاح
آرد ایشان را از برای ما بدرستی که خدای ارحم الراحمین
و اکرم الاکرمین است و ستایش خدای را که پروردگار
عالمیان است و درود و رحمت خدای بر بهترین
فرستادهای او و بهترین مخلوقات و آفریدهای او
که محمد است و آل او که پاک و معصومند از گناه و عیب افراد
کرده و اختیار نموده این رساله را و الحمد [illegible]

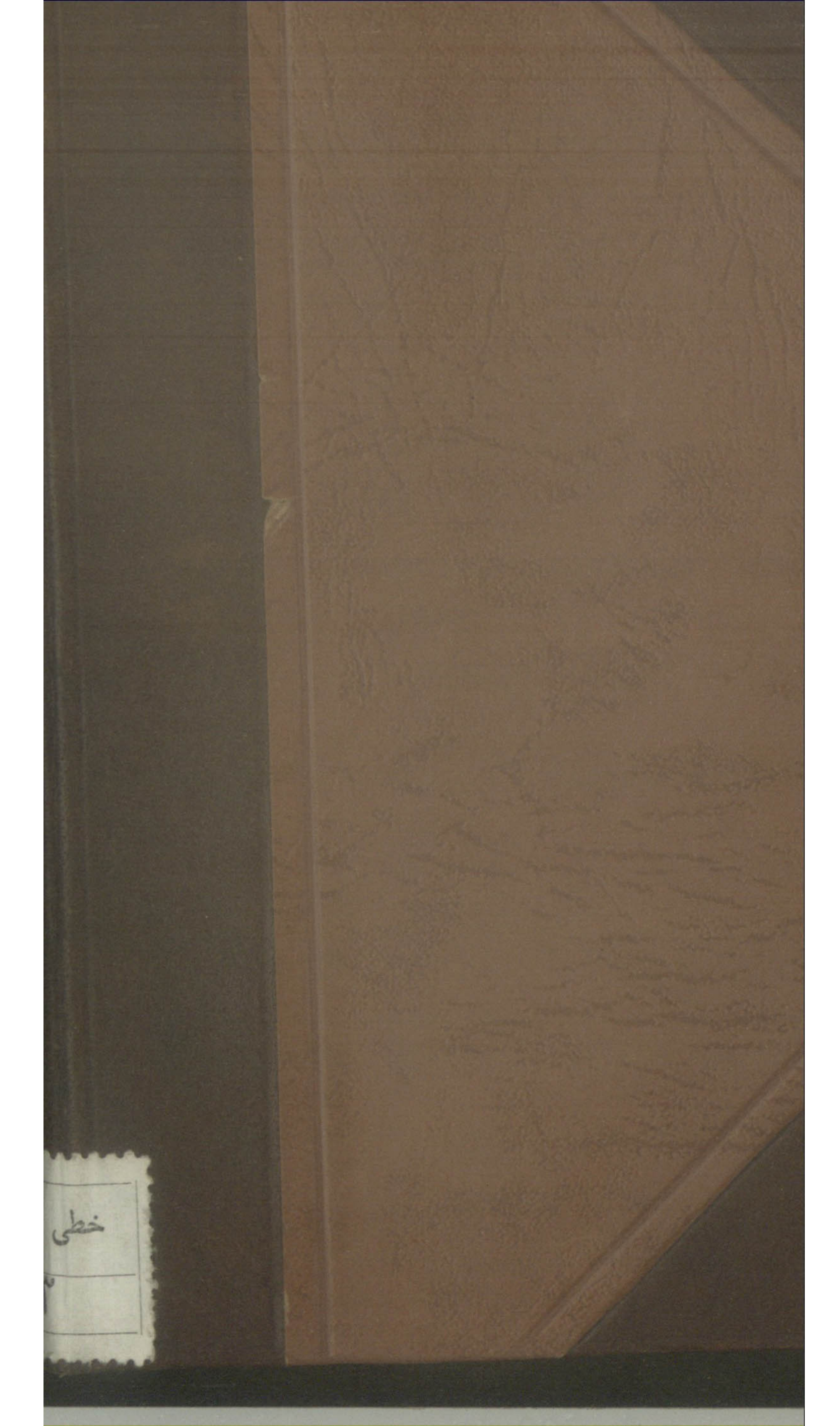
از مواضع متعدد و اماکن متبدد بنده محتاج بخدای
تعالی زین الدین بن علی بن احمد بن تقی الدین صالح بن
مشرف عاملی بخاری در گذراند خدای تعالی از گناهان
او و توفیق به او را از جهت تحصیل مرضات خود فارغ
شد از این رساله و تالیف آن روز پنجشنبه سیزدهم ماه صفر
ختم بالخیر والظفر سال نهصد و چهل و هفت از
هجرة نبوی در حالتی که حامد و مصلی و مسلم و مستغفر بود

اختتام یافت این رساله بر احادیث محبت و تا جمعی
بتوفیق الله ابا بر خمایر نورانیه الماثر ارباب عقول مستتر
و مستور نیست که خلعت حب فی الله بر قامت هر اهل
راست نیاید و عنقای مواصلات معنوی بر صفحهٔ آنکه در لیم
خبیث طینت نشیند تا طالب این دولت بحکم جاهدوا
فی الله حق جهاده راه سعادت را از خار و خس و خاشاک
غیبت و ریا و ظلم و بهتان و کذب و عصیان و عداوت
و غیره و هم ز و کفران پاک نکرده اند نسیمی از نفحات لطایف اسرار
ایمان و بویی از رواح عطر عالم عرفان بمشام جان او نرسند

اسرار سایه همای معرفت و اتیان جز دیده محقق منقوش نز
بپیند ملعه نار محبت و عرفان جز از شجرهٔ وجود مرتاضان و
سوختگان بادیه مجاهدت نیفروزد که صیقل دل و مرآت
ضمیر را بصیقل صدق بزدوده و از زنگ آلودگی
نا پاکی مصفا و مطهر کرده اند و نفس رفتار او میدان
غیرت پایمال ریاضت ساخته و چشم شیطان وهم را
به تیر تجربه دوخته و خاشاک حقد
و حسد و نمیمه و کینه را به آتش شوق
سوخته ❁ نه از یک و به
با کسی گفت و گوی ❁ نه با
هیچ خلق خدا بغض و
کین ❁ والسلام
علی من اتبع الهدی

تاریخ رسید [illegible] به عون الله [illegible]
[illegible] الغنی [illegible]
[illegible] روز جمعه [illegible] صفر [illegible]
در دار السلطنه [illegible] از سهو و خطا
ارباب الباب [illegible]
درگذرند و بدعا یاد کنند




خطی